

۱۳۳

۱۸۹۷۹

۲۱۰۴۴

بسم الله الرحمن الرحيم

تفسیر خود لفظی

سید	ماغنی	عنه	ماله	وما	کسب	سید	نار
ماغنی	وما	کسب	سید	نار	ذات		
ماغنی	وما	کسب	سید	نار	ذات		
ماغنی	وما	کسب	سید	نار	ذات		
ماغنی	وما	کسب	سید	نار	ذات		
ماغنی	وما	کسب	سید	نار	ذات		
ماغنی	وما	کسب	سید	نار	ذات		
ماغنی	وما	کسب	سید	نار	ذات		
ماغنی	وما	کسب	سید	نار	ذات		
ماغنی	وما	کسب	سید	نار	ذات		

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب

مؤلف

مترجم

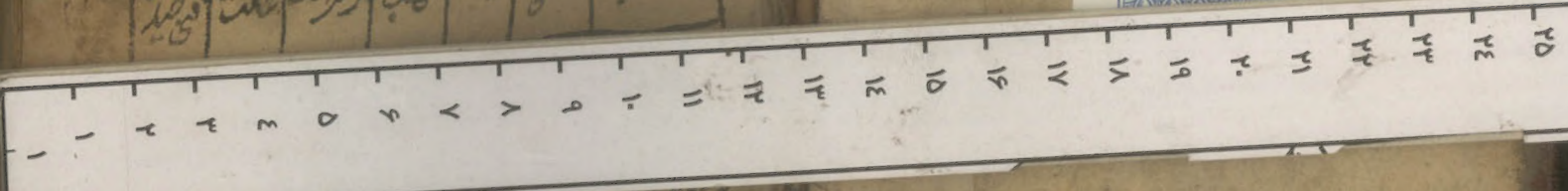
شماره قفسه

۱۸۹۷۹

۲۱۵۴۴

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب



در روز و وقت کند ملا خود را به جهت اول وقت بنویسد و این را ملا فی الامان

خطی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۱۸۹۷۹

۱۸۹۷۹

۲۱۰۱۴۴

بسم الله الرحمن الرحيم

تفسیر خود و بحسب مقتضای

الیه	فهم و سب	ما اغنی	عنه	ماله	وما کسبه	سبطه	نارا
وس	ما اغنی	عنه	ماله	وما کسبه	سبطه	ذات	
ما اغنی	عنه	ماله	وما کسبه	سبطه	ذات	لهب	
عنه	ماله	وما کسبه	سبطه	ذات	لهب	ومراته	
وما کسبه	سبطه	ذات	لهب	ومراته	ماله	لهب	
سبطه	ذات	لهب	ومراته	ماله	لهب	فنی	صید
ذات	لهب	ومراته	ماله	لهب	فنی	صید	

یا هلاک کردی و خدا را این نقش نوشته در خانه آن
فد کند هلاک خواهد شد و بعد از آن اول وقت
در دایره از برای هلاک فدا شود

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: تفسیر

مؤلف: محمد تقی

مترجم: ۱۸۹۷۹

شماره قفسه: ۲۱۰۱۴۴

جمهوری ایران

تاسیس کتاب

خطی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۱۸۹۷۹



قال النبي عليه السلام مفتاح القرآن تسمة وقال
عنه اطل القرآن عود باسد من شيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
بعضه وكرمه سلوك طريقة كه شاه مقصود ابن عبد الله
روایت میکند كه اطل القرآن بسم الله الرحمن الرحيم
تفعل است و كذا قرآن بسم الله الرحمن الرحيم كذا
بروایت دیگر چنین است كه كذا قرآن نام حدی اعلی
بسم الله الرحمن الرحيم پس تا آخر افتاح سخن باین دو و
سایم و فواید كه در اعوذ باسد من الشیطان الرجیم و در

الله است یعنی به او هیچ شش شش خدا فان رحمت است یعنی
هر بایش و زی یافتن میان و رحمت است یعنی بخشش
ما فی کتابه کاران آثار کتاب حق سبحانه و تعالی به این سوره نام
از هر که بنده را سه حال است حال این جهان و حال کور و حال آخرت
چون مجبور وی است در جهان کار ساز وی است و چون
وی رحمت است در کور هر میان وی است و چون مجبور وی رحمت
در آن جهان بخشش بنده و امر زنده گمان وی است
نام او را بگوید و این بود **ما** چون که او را در میان هست و علما
گفته اند که هر حق سبحانه و تعالی را چهار برادر نام است نزار نام را
خوب جلالت کس نداند و در هیچ جای مکتوب نیست و نزار
و دیگر در لوح محفوظ است که اسرافیل داند و نزار دیگر در میان
که ایشان دانند و پس نزار دیگر در میان آدمیان است و سید
توریت است و سید در زبور است و سید در انجیل است و نوز
نه در قرآن است و یک نام که او را از خدای عز و جل کس نمی داند
و بارگشت این چهار برادر نام و رین سه نام است که در سیم الله الرحمن

صم است که این نام را بداند و خدای تعالی را به این نام بخواند که
خدای تعالی را به این چهار برادر نام خوانده است به این معنی
که گفته اند که سوره فاتحه تعلیم است از حق تعالی در بند کارگر که
او را حمد و ثنا گویند و معنی **الحمد** اینست که همه سپاس
یعنی صفت کردن به نیکی و هر خدای تعالی را است **رب العالمین**
که پرورنده جهانیا است **ارض** زمین و نیکی هر میان و بخشش
و بعضی گفته اند که این چهار است از حق تعالی به این سه همه حمد و
خدای تعالی را است به آنکه نزول این سوره در کعبه بوده است
ابیر المؤمنین علی بن عبد الله عباس بنی هاشم و اول سوره که فرود
آمد اینست عبد الله بن عباس گفت رسول الله علیه السلام
فرمودند چون بجزایم فرستم آواری می شنیدم که یا محمد یا جبرئیل
و انت بنی بکره الامه و اری شیخا نورا ینا علی سریر من ریب
بین السماء و الارض و می شنیدم مرا و تو بنی نوح گفتی خدای
آواز شوی میز و گوش دار آه میگوید همچین مردم چون آواز
آمد یا محمد گفتیم ای یکا گفت گوی شهدا ان الله الاله و شهدا ان محمدا

در سوره باری که گفت که **الحمد لله رب العالمین** تا آخر سوره او را
 جبرئیل بود علیه السلام و رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که آن
 سوره فاتحه کتاب است یعنی روایت فاتحه کتاب است
 کل آیه الا سلام ای الموت یعنی در فاتحه معناه و کونه شفاست
 و روایت دیگر فاتحه شفا و همه در دماست بگوهر که در فضیلت
 این سوره احادیث بسیار وارد است و رسول علیه الصلوة والسلام
 فرمود که اگر این سوره در توبت بودی قوم مومنین علیه السلام
 گمراه نشدند و اگر در انجیل بودی قوم عیسوی علیه السلام گمراه نشدند
 و اگر در زبور بودی قوم داود علیه السلام منبغ نشدند یعنی
 محذونه و همه مومنان باین سوره راه راست یافتند و هر
 مسلمانی که این سوره را یکبار بخواند گویند که قرآن را خوانده است
 و گویند که بر همه مومنان و مسلمانان عهده کرده است الحمد لله
 شاهدی را میزد که هر چه کند حکمت سکون پیدا و اجابت که از او
 بی شمار است شایسته ای و گویای بنده متشایسته ای و شکرا و کوی
 تا عطایای راست شود و دیدار و برایی که بخشیده در و جهان

وی است و مهربان و رحمت جاودان بر دوستان و
ما یک یوم الدین ما دشت روز قیامت است و دشت
 یواز و بطف و دشمنان را که دارد بقر در وقت دادن خزان
ما یک نعل بگویند ای بنده کان که هر ترا بندگی میکنم و پس
 اهل معرفت گفته اند که عبادت شغل کل اعضا و نه شغل
 القلب محفوظ و شغل الروح بمشاهده و شغل النفس بخدمت
 اللسان بخدمت یعنی عارفان گفته اند معنی عبادت است که بند
 همه اعضا خود را بعبادت مشغول دارد و در این معنی و در
 را بمشاهده و نفس را بخدمت و زبان را بخدمت و اعضا
 یعنی بندگی کردن و یا از عبودیت یعنی بنده بودن بفرقی
 که باشد یعنی ترا بنده میباشیم و پس دامن مال برای زکوة و صدقه
 عبادت است و رضا دادن بنده بمرتش مال بطعم عبودیت و
 درجه بسیار است و در حدیث آمده است که یکدرم که ظالم
 کیر و ثواب آن بهتر است از سیصد هزار درم که بنده بعبودت ببرد
 عبودت بنده بودنت که و عبادت یکدرم حتی بایک انیس

ل
 نعل

ظاهر میگوید که بندگی کن تا ترا که بیاید و علقه را باطن میگوید بند
کن تا غایتی که ترا یقین شود بعد از آن بنده باش و چون بنده شدی
برای بنده باید داد با کج موی تعالی جو بکنند **میت** باد و قبل در راه
تو خجید نتوان رفت راست **باد** یا رضا دوست باید یا نبوی حاجی
باد و مهر و لطف خوب حقیقی کیسان شود **میت** عاشق برتر و در لطف
من بگفت این عجب من عاشق این مرد و ضد **باد** شیخ محقق خواند
سید کمالی میگوید رحمه الله علیه **نظم** که مراد فرخ بسوزد خاکسار
کو بسوزد **باد** و در راحت نباشد بوستانی کو میباش **باد** و این
مقام محبت و است اللهم از قضا و وجودت مقام رهاست
بقضا **باد** اگر تال طلب میکنی جو کار فدا **باد** قضا عمر کنی و رضا دمی
باد و تو که چون و چرا کن جو شرف بنده بودن یافت شد تاج
و خلق است وجود و کوفت **سبحان الیذی اسیری بعجه** اشارت بر **است**
یا عبادی لا خوف علیکم الیوم و لا اثم **مهر نون** شجره است حکیم
عزیزی رحمه الله علیه میفرماید **میت** در که خلق همه زرق و ذوق
و میو پس **باد** کار در گاه خداوند جهان داد و پس **باد** بود

کاش
مخلوق بودن عمر ضایع کرد دست **۱۰** خاک آن در تو که ابد
روشن است **ایک استیج** ترا بندگی میکنم و پس از تو باری میخوانم
و پس رد اعتقاد و جری و مقری است جری می گوید اختیار دارم
مقری میگوید اختیار تمام دارم و موجود افعال خودم و پیش
شدگی میکنم و تو بنق از تو می جویم خانه در کلام مجید است
۱۱ **الاصراط المستقیم** و لایل عقلیه و نقلیه را همه از تو میدارم
و از طریق فلسفی جری و مقری بیزارم **مثنوی** ای بسا فکر و فکر
آن فطن **۱۲** کشته ده در و را چون و راه زن **۱۳** غیر از این
ایستند **۱۴** تا در شریفی میسر بند **۱۵** خویشش عرب کی
مقول **۱۶** تا کند مردم ترا و تحت نزول **۱۷** زیر کی را ضد نخست
نیاز **۱۸** بازیریک بگذارد و باکوی سبزه **۱۹** زیر کی دان دام و طرح
مناجیه خواهد زیر کی را با کجا **۲۰** زیر کان با صیغتی قانع شده **۲۱**
ایمان از وضع در ضایع شده **۲۲** **ایک استیج** و از تو باری میخوانم پس
والجهر مستقامت البقیع ای طلب مسک العون قال بعض اهل المعرفه
اذا سئله طلب العین ای نسا کانا کجفنا جادین کانا نسا کانا کجفنا

زرق و برق
ب
البحر
العوض

عین البقیع مطیع از تو چون که علم البقیع و ای ما ربیع البقیع
 رسان **پت** کوشش و لال است چیم اهل قال **پت** چیم صاحب لال
 اهل قال **پت** ایل را چیم بخش که شایسته بقای تو باشد شیخ سفیان
 رحمه الله علیه در نماز سام نامت کرد و چون یک استیضاح گفت چو شد
 و پیش از آنکه بخود آید گفتند شیخ شمار را به حال بود شیخ گفتند که
 که چون مرا بگویند که چو ما را سنده کی میکنی و پس از ما یاری میخوا
 پس چرا از طبیب و ادو میخوایی و از سلطان چو یاری میخواهی دروغ
 چرا میکنی اهل میانی و بیان میکنی که در این آیت التفات است از
 خطاب سا بر آن که هر اسم ظاهر عاید است پس آنچه عاید شد و اهل
 شوق میکنند و اشارت است مرا اهل طلب که نومید باشند که کرم
 از غیبت خطاب ندای میکنند **پت** یله نومید بمانی که ترایا برانند
 کورت امر و برانند که خروان بخوانند **پت** عجیب چیزی است که اگر
 از این نظر الیک گوید خطاب باید که لن برای و اگر نومید و اگر گوشه
 بنشیند و بگوید ای نفس من چه بود الغنولیت که تو میکنی مال لبر
 و رب الارباب نداء آید که ادعوی استجیم حقیقت ارواح المستغنی

ایک بند

این کتاب از کتب معتبره است
 و در آن کتب معتبره است
 و در آن کتب معتبره است

عین البقیع مطیع از تو چون که علم البقیع و ای ما ربیع البقیع
 رسان **پت** کوشش و لال است چیم اهل قال **پت** چیم صاحب لال
 اهل قال **پت** ایل را چیم بخش که شایسته بقای تو باشد شیخ سفیان
 رحمه الله علیه در نماز سام نامت کرد و چون یک استیضاح گفت چو شد
 و پیش از آنکه بخود آید گفتند شیخ شمار را به حال بود شیخ گفتند که
 که چون مرا بگویند که چو ما را سنده کی میکنی و پس از ما یاری میخوا
 پس چرا از طبیب و ادو میخوایی و از سلطان چو یاری میخواهی دروغ
 چرا میکنی اهل میانی و بیان میکنی که در این آیت التفات است از
 خطاب سا بر آن که هر اسم ظاهر عاید است پس آنچه عاید شد و اهل
 شوق میکنند و اشارت است مرا اهل طلب که نومید باشند که کرم
 از غیبت خطاب ندای میکنند **پت** یله نومید بمانی که ترایا برانند
 کورت امر و برانند که خروان بخوانند **پت** عجیب چیزی است که اگر
 از این نظر الیک گوید خطاب باید که لن برای و اگر نومید و اگر گوشه
 بنشیند و بگوید ای نفس من چه بود الغنولیت که تو میکنی مال لبر
 و رب الارباب نداء آید که ادعوی استجیم حقیقت ارواح المستغنی

پت

پت

پت

پت

پت

پت

پت

پت

پت

پت

پت

پت

پت

پت

نحوه خود نیز کرد که هیچ تفاوتی در جسمی نیایی و در خلقت آن اندازد
فصل پس بگویم در آن چشم را در آن زمین است **فصل** پس بگویم
 یعنی در آن کافیه هیچ تفاوتی نیست **فصل** پس بگویم
 چشم را در آن زمین است **فصل** پس بگویم در آن زمین است
 تا اینست و نظر کنی **فصل** در مکرده **فصل** پس بگویم
 در آن زمین است **فصل** پس بگویم در آن زمین است
 شده باشد در آن زمین است **فصل** پس بگویم در آن زمین است
 البته در آن زمین است **فصل** پس بگویم در آن زمین است
 تا اینست و در آن زمین است **فصل** پس بگویم در آن زمین است
 مکتب و دلیل خود و واجب الوجود و خداست و علم و قدرت و
 ادوات او باشد پس عارف شوی بعد از آن عالم در کمال مکتب
 و در آن عالم جبروت از اشارت باشد لال صفت و بگویم
 جل جلاله و در آن عالم **فصل** پس بگویم در آن زمین است
 از آن آسمان نزد کینه نزد زمین **فصل** پس بگویم در آن زمین است
 جبر و عبادت در آن زمین است **فصل** پس بگویم در آن زمین است

[illegible]

و آنرا قبول کردند بپایان عذاب کرد که اگر خواهد بر من و در
 شان یا ملاطفتی از آسمان فرستد و گفت جل جلاله **انما امرت**
 شده و شما **عنه السلام** اذن خدا می که در آسمان است قدرت
 و سلطنت او و قیام در آسمان است و شما می و عرش و کرسی او
 از خوشنشان غذایه و قضا و **انما امرت** که فرود برد **انما امرت**
ما امرت که بر من ایستاده و من می جسته و فرودی بر شما
 بود و میگرد و شما خود را که گویی عرق کنند یعنی عذاب کند
 شما را **انما امرت** که فرود برد و بر من فرود برد و من **انما امرت**
 تا این شد **انما امرت** که اذن خدا می که در آسمان است قدرت
 او **ما امرت** که فرستد **عنه السلام** بر شما **انما امرت** که
 که در روی حاصیای شد یعنی سسکه در بره مینداند بر شما
 پس او و ما شد که بدانید **انما امرت** چگونه است **انما امرت** که
 و غذا بر من سپرد و کرد حال منکر از او گفت جل جلاله و نقد
انما امرت که در رستی و راسی که در فرج کوی و گشتند **انما امرت** که
 که من **انما امرت** که در آفران بود نه میجا بران خود را **انما امرت** که

کافر از او

و این کاروان و آنرا **انما امرت** که بر من **انما امرت** که
 اختیار را **انما امرت** که بر من **انما امرت** که بر من **انما امرت** که
 شما **انما امرت** که بر من **انما امرت** که بر من **انما امرت** که
 و آنرا **انما امرت** که بر من **انما امرت** که بر من **انما امرت** که
 آسمان **انما امرت** که بر من **انما امرت** که بر من **انما امرت** که
 و من **انما امرت** که بر من **انما امرت** که بر من **انما امرت** که
 که در آسمان **انما امرت** که بر من **انما امرت** که بر من **انما امرت** که
 کرد که در میان و من **انما امرت** که بر من **انما امرت** که
 او می **انما امرت** که بر من **انما امرت** که بر من **انما امرت** که
 بر در آسمان **انما امرت** که بر من **انما امرت** که بر من **انما امرت** که
 سیدگان بر آسمان **انما امرت** که بر من **انما امرت** که بر من **انما امرت** که
 منی **انما امرت** که بر من **انما امرت** که بر من **انما امرت** که
 صفات **انما امرت** که بر من **انما امرت** که بر من **انما امرت** که
 منی **انما امرت** که بر من **انما امرت** که بر من **انما امرت** که
 و من **انما امرت** که بر من **انما امرت** که بر من **انما امرت** که

۲۷

این عمارت و نگاه فی دار و شان و رهرو در جانی که می گزیند
 در آن که خداوند بخشاید **در سستی که خدای تعالی**
 بینا نیست بهر چه نادر است و طالع هر چیزی چون می گزیند
 هر قدر از او می آید و در قدرت خود اگر علت بر بودی می گزیند
 که می خای که بگین بودی و بشیر که بگین بودی پس خداوند نگاه
 قادر است بر همه چیز که خواهد از عذاب و رحمت و برزنده
 کردن عباد و مردون اگر عذاب کند گیت که باری کند چنان
 هر مردی را عذاب **یک گیت** **خداوند** **اینگاه** **خود** **خود** **خود** **خود**
 لشکر است هر شمار **یک گیت** **خداوند** **اینگاه** **خود** **خود** **خود** **خود**
 خدای تعالی **اینگاه** **خود** **خود** **خود** **خود** **خود** **خود** **خود**
 در نفس نفیس و شیطانی و دنیا را می آید از او **خود** **خود** **خود** **خود**
 یک گیت **اینگاه** **خود** **خود** **خود** **خود** **خود** **خود** **خود**
 اگر باری و خدای تعالی روزی خود را از شما بیتی از شما
 شما که ام است که لشکر باشد شما را و باری و شما را اگر باری
 از شما ای سانی می آید و که ام است از شما ای شما که روزی

اگر باری تعالی روزی از شما باری و خود را از شما
 و حق را که در آن تمام از حق تعالی بر خود **اینگاه** **خود** **خود** **خود**
 هر که استبداد کند در کمالی گیتی و در میدان از حق او را
 بر آن گیتی ای روز و شمس حق را از حق حق حق و حق حق
 با خود گیتی تا از دوستان شوی و اگر بیتی گیتی از شما
 شوی بیتی گیتی ای باری باری کرد حق با حق حق حق حق
 حق کرد و در بعضی سینه حال است غایب کرد و گفت حق
 هر سینه ای که **یک گیت** **خود** **خود** **خود** **خود** **خود** **خود** **خود**
 بروی افتاد **اینگاه** **خود** **خود** **خود** **خود** **خود** **خود** **خود**
 و عید عادت **اینگاه** **خود** **خود** **خود** **خود** **خود** **خود** **خود**
 بر این سینه افتاد **اینگاه** **خود** **خود** **خود** **خود** **خود** **خود** **خود**
 خشت و راز داشت **اینگاه** **خود** **خود** **خود** **خود** **خود** **خود** **خود**
 چنانکه که بر راه راست بود و برای خود و شفق بر روی
 و حال که در جاست که کسی برود و در راه با هموار و روزی
 با خود و بخود و با حال مومن گیتی گیتی چنانکه که بر روی

این و عود حاتم الله دعا خوانند و در وقت کردن آن در هر روز
و بعضی میگویند چون مومنان میگویند که ما را عذای الهی نفرست
و شمار عذاب خواهد کرد و در دنیا بدست ما و در حیات بعد از
و ایشان میگویند و میگویند که تواند بود حق تعالی چنان
ایست و نسبتا که عذاب را بپسندد و دنیا را در یک نگاه
و در نظر و بداند عجب شود و بسیار روی شود و فرستادن که
جان ایشان را ببرد که عذای این عذاب است که شما میگویند که بدو
و میگویند که کسی خواهد بود و حق تعالی بگوید ای خداوند
که منبری میگذشت و یاران تو و ملاک میگذشت و عذای الهی
آنکه اگر **عذای** عذاب کند عذای الهی و عذای الهی
که با من است و مومنان و نصرت و نصرت و نصرت و نصرت
و نصرت کند برادر آخرت و نصرت دهد ما را بر شما و دنیا
پس کیست **عذای** که بر ما اند و امان و دید **عذای** که از امان
و عذای که از عذای درونک و دنیا و آخرت یعنی ما را که عذای
است و عذای و عذای است و عذای است که عذای است و عذای

[illegible]

و صفا ک گفت و دانست و قیاس نیز گفته اند بدانکه هیچ کس
حقت است زمین نیز حقت است چنانکه حق تعالی در قرآن گفته
يَا اَرْضُ عَظِيْمٌ مِثْقَالُ حَبِّ رَمْلٍ وَ مِثْقَالُ حَبِّ رَمْلٍ وَ مِثْقَالُ حَبِّ رَمْلٍ
که در میان آسمانی با پند ساد را است و بطری بر آسمان معتدل
با پند ساد را است و حقت طبیعت زمین نیز حقت است
و ثابت میکند در زمین مخلوقات خدای تعالی حقت
در تعزیر بکار آورده است که صفا ک گفت در آن زمینهای دیگر
کسی نیست که در زمین که ظاهر است و در تعزیر آورده است که این
زمین را پس از شرافت که بکار است و بی شرفی است و در آن
و سبب بکار است که این زمین برده و در آن است و در پای این
بر پایه و در آن است با پند ساد را و بطری است و بی و این را
در در برشت کاویت و بهای این کار و بر شکست و بر شکست
و بطری و بی چون حقت آسمان است و زمین است و در قرآن گفته
الْقَارِعَةُ يَوْمَ يَكُونُ السَّمَاءُ كِذْبًا مُّذْنَبًا
بی محروم است آسمان و قوی الارض کما تبتها الله سبحانه

من اگر کسی بداند باشد اندازد سبب اندازد و آن سبب را در محروم
است و در آن است با پند ساد را و در آن است و در آن است
تعالی او را در برای آب با در کشت و کواشی آورده است
این محروم است که در زمین حقت است که بهای کفار و مجرمان
در آن است و نام و بی حقیقت است و بی حقیقت است
و سبب است و این سبب است که در زمین حقت است که بهای کفار و مجرمان
و سبب است و بی حقیقت است و بی حقیقت است و در زمین حقت است
عظیم است که این است و در زمین حقت است و در زمین حقت است
میدارد و این است که بهای کفار و مجرمان است و در زمین حقت است
آن علم که بی و در آن حقت است و در زمین حقت است و در زمین حقت است
و قیامت و آن علم که نور است و بهای آسمان ساد را حقت
و در زمین حقت است و در زمین حقت است و در زمین حقت است
و در زمین حقت است و در زمین حقت است و در زمین حقت است
و در زمین حقت است و در زمین حقت است و در زمین حقت است
و در زمین حقت است و در زمین حقت است و در زمین حقت است

سند

۳۰۱

[illegible][illegible]

من دیوانم و از خردیای مولی هیچ بر مطلقه دی نیاشد شمره
شود پس بپایند اند که آن مشایخ نیست مرقه و مرقع مرقع و مرقع
عبره سلیم و محمد است بر سر دی سیر و سلوک در دانه و صفت است
معدی و آتش و مشغله است مکتوب ای که در جبین معرفت است که خط
و نیامانست کرده و از این سیر و سلوک مرقوم باشد سر کاف
هذه ای غیبی الا تسره ای و اضلی بطلا العلم ایضا من مکتوب
الشیخ **محمد** ای زوای غیبی و ای محمد **محمد** و محمد
کما که مراد بود و میگوید و عاید که **محمد** که ای شاد و
نکوه از یاد است با مقتون یعنی نه باشد و نه نباشد و محض
اینا باشد و در و بود و ای که بگویی شاد و در کسب یعنی او را
نه تو نصیب در و نباشد که در انکار و شکران میر کند تا چندی ایشان
مقالی به به گشتند که برستان عارفان از خواب و شکران آب منجر
و چندی برستان عارفان است از آب حوی شکران **محمد**
که پروردگار تو **محمد** او و از است **محمد** که بگویی **محمد**
محمد از راه راست و در حق حقانی و **محمد** و **محمد**

محمد ای که گشتی که راه راست یافت اندک امانت از راه راست
یعنی علی قدیم و امانت است که گشتی که اختیار و راه کرد و در حق
و به دست و گشت راه راست را قبول خوا کرد و به دست خوا رفت
تجرب و حریت یعنی شیخ ابداست عارفی و محمد به طبع مکتوب
آخره مستعد جدا از راه و اول مکتوبی از تو ترشد و جدا
در تو مکتوب دیدیم و از خود دی **محمد** که در جبین است که
پس بر مان برداری مکتوب **محمد** و در حق کوی گشت و کار کرد
و در و است که کار کنی که کار کنی که ای محمد و در و است
از راه سلوک و محمد و کار کرد و در و است و در و است
اینا است اندک **محمد** و در و است عید از راه کار کرد
بر بر روی گشت و در و است که در و است و در و است که در و است
در و است که در و است که در و است که در و است که در و است
که ای محمد و در و است که در و است که در و است که در و است
عید از راه کار کرد و در و است که در و است که در و است
که ای محمد و در و است که در و است که در و است که در و است
عید از راه کار کرد و در و است که در و است که در و است

محمد
محمد
محمد

کوفته از خندان بمن مقدار و فستق و دو بود او را باقی نماند و کرد
 اندر مرغ میوه بود و نه از عهد او چون وقت دید آن میوه را
 در وین در آنست با صدی غیر از بسیار وادی و حق خدای شای
 بر واکش در وقت در وین و جاکش کردن و آمد و با مش چای
 عطر وادی حق استیانی و برارکت و ادو بود که شای و کوکب سبیل
 طوی و دی وقت کرد و زوی به طبعه ما که گفتند ما را و در زمانه
 بسیار است ما سواریم خندان کرد که چو ما حکیم و برادر اکبر
 بگو و شایان با یکدیگر است که چون بکنید و بنیدکی است
 بکنید و نظریں چو برید سخن و بر این دو را را نشنود و معده
 خود اتفاق کردند وین و سوگند و در و خدای شایان گشت
 چون سوگند خورد و در که **چند** است که بر مرغ میوه ای را
 ما و بر ویم گشت و بر **چند** است که اید او گفته و کان کشیم بنی
 ای و بر خندان و نه از عهد خندان است حق کنیم **چند** است
 استاد و گفته و قد منع خود کرده و در خدای حق شایان و طبع
چند است که گشت **چند** است بر این دوستان و باج و در خدای

وستان طاعت کرد و گردن زد
 و برورد کار نو یعنی طای حدای طای بوی رسید
 و او پیش از دو نوبت بودند **و است** **و است** **و است**
 و دوستان عجول شب مار کینه سوخت تا شش آسمانی فرج
 درخت میوه و طلا فاند و خون فاکسرت شد و قول بر علیا
 یعنی رفته و **و است** **و است** **و است** **و است** **و است**
 و از حدیثی فی الشیخ **و است** **و است** **و است** **و است** **و است**
 کشید و بیکاه تر بود **و است** **و است** **و است** **و است** **و است**
 و از **و است** **و است** **و است** **و است** **و است** **و است** **و است**
 و بیکاه تر بود **و است** **و است** **و است** **و است** **و است**
 و از این که در میان مقدار غنوت سالیانه میگردید
 و از میان حیدر و سرحد و شش بی شد و سرحد و گنبد خرم
 و سرحد و گنبد خرم من میانه سرحد و خرم و سرحد و خرم
 و از سبب جمع می شد **و است** **و است** **و است** **و است** **و است**
 و از یک اصح و ختم بوی آن بوستان **و است** **و است** **و است**

و ایشان بیکدیگر سخن گفتند و درم گفتند تا قیام شود
 و ایشان روزی که سخن گفتند و درم گفتند تا قیام شود
 که در نیامد و در آن بوستان هیچ کوزه ای نداشتند
 بر شامی که ای بیستی آهسته چرخیده سخن را آهسته
 در شب با قهران بشنود و ایشان در آن بوستان رفت
 و چری از آن میوه ها خوردند و نگرفتند و حاصل قهران
 در آن بوستان نگذاشتند و چری با ایشان نداشتند
 و باید که در آن روز و شد **فصل** در بر میخ کردن قهران
 از آن میوه های بوستان با غضب برایشان و کینه برایشان
فصل در توانایی آنکه در منع کردن و غضب کردن و قهر
 کردن یعنی در باید آوردن بسوی بوستان بقصد
 که اما بر پستی نداشتند از آن میوه ها و علما ای می دانیم
 که چنین کنیم **فصل** در آن که دیدن آن بوستان را
 شده و سپاه شده **فصل** در آن که گفتند **فصل** در آن که
 کم کرد و در راه بوستان را و این بوستان مایه است زیرا که

و کان ایشان را بود که

و این بوستان چون بخانه بر میگردی روزی میوه بود و
 و سپاه شده و میوه پس این بوستان خشت چون فصل کرد
 و این بوستان خشت خشت شده که بوستان مایه است و راه
 کرده و ام گفت **فصل** در آن که گفتند که با او کم کرد
 با چشم که با مردم با چشم از قهران ای بوستان بسیار است
 و که که که در قهران در کم کنیم سخن که در ما میگوید و یکی کم
 و **فصل** در آن که گفتند که در سکون ایشان که گفته بود که چنانکه
 سخن و بر شنودند و سال که کم **فصل** در آن که گفتند که در
 مرشان پیش از این **فصل** در آن که گفتند که با او کم کرد
 سالی است و سپاه شده و میگویند و کار را یکی میگوید
 که شمی آن این با شما رسیده شکیست که وید و عازمی کرد
 و در خاطر این قهر چنان است که شاید که معنی آن باشد که چرا
 کان بدی بریدی معنی آن که شمار احوال نداشتند و برکت نداشتند
 و آنکه که این سیست و بود چنانکه پیر را و بعد از آن
 منزله میگویند و این کان جز برای که موافق و تمام و بر کرد سخن

۳۲

و اگر باشد که **مستحق** براند حقیقت کار را از کجاء و بالا
و حق عذای الهی را بر چند بدر و نشان نصیب در و نشان در حق
انست که شکر نعمای الهی است و باطن حق الهی بجای آورد و توفیق
نیاید و نعمت رحمت مبدل گردد و چون عذاب کار را در و نشان
بیان کرد و از حال معنیان نیز خبر کرد و گفت جل جلاله **مستحق**
درستی و راستی که عذای بر سار **مستحق** نزد پروردگار
در آخرت **مستحق** **مستحق** بر شتابی بر نعمت است که از عذای الهی
و اندر بر خاطر هیچ کس نگذشته است و چشم هیچ کس ندیده است
در دنیا نصیب در و شیش است که مقوی را شاعر خود سازد
و بداند که در قرآن حمد و عذای یکس عذای بر سار است
و انشد از او در معنیان را و در شیخ را و در مرزا پیرا و ظاهر
و در حاجیان را و در مرزا پیرا و در مرزا پیرا که از کجاء
و مکرر گفته و آن دهنده و خلق را صید خود کند چون کافران
که میگفتند که اگر قیامت و بهشت و دوزخ باشد چه منفعتی برای
نبرد و سلم میگویند یا نه است خواهد بود و چنانکه در دنیا حال است

از معنیان و اگر حال بهتر باشد یا آسان تر باشد حق الهی
این است و نشان که **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
از او در روز قیامت **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
است از نعمت و بهشت کرد و اندیم و جزا کاران را عذاب است
و در حق کرد و اندیم هرگز برسانند است و علم الامکار با و کار
و عذاب کرد و عذای الهی بر کاران بدین معنی که ایشان گفته بود
و موجود **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
میکنند که در سار را **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
چون این حکم است **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
آنکه **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
و نشان او با شتم **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
آنکه **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**
و انصاف میگوید که برای خود و این کتاب سرگزشتاده گویم
بنام این بر عذای الهی خود حکم عمل میکنند **مستحق** **مستحق** **مستحق**
و مکنند و عهد **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق** **مستحق**

حق تعالی بخت شد که اگر بخت ساقی نمی باشد ما چون کسی
با کاری بخت و شوارش آید میان می بندد و جامه ناله
که ساقی بای خفاکت و رگش آورده است که قال الله
ان الحرب ارضفت به الحرب غصه او آن مشورت حق ما بها الحرب
یعنی چون کار بخت و حواله کرد و در آن وقت و خوانده شود
علی در عصا قیامت **ای سجد** کرده کردن که
و پس اندک از آنرا و ساقی سجد کرده کردن از برای آنکه
ایشان بایشان چون اسخون پس محو چری یک بخت
خوار و در شان باشند **ای سجد** چشما ی ایشان بی ایشان
بر منزه عذاب و حیت قیامت و چشما ی ایشان بیکای بخت
باشد **ای سجد** میزند با ایشان و خوار و سیاه روی
بعد بیان کرد حق تعالی که جز آنکه سجد کرده کردن و رقت
و گفت جیل ملایه و **ای سجد** و بودند آن کسانی که سجد
کرد در قیامت با مومنان **ای سجد** خوانده میشود **ای سجد**
سجد کرده در نماز بجا است که از آن از کتب اخبار آمده است

ای سجد و سجد نمیکردند و نماز بجا است نمیکردند
و حال آن بود که ایشان در دست بودند و **ای سجد**
ایشان بخت اسخون پس یک بخت بود امروز از برای آنکه
نمیواند کرد یکی از کبر مطلق شده بود چون وقت نماز شدی
و کس و برادر داشته **ای سجد** بی بروند و کفایت از حیت
قیامت و درین حال میسر هم ندانند سجد و نمودن در قیامت
از برای عقوبت کاران و عامیان باشد از برای تکلیف
مومنان بود **ای سجد** جای تکلیف نیست **ای سجد** و **ای سجد**
و حاجتی از معمران در تفسیر خود معنی این است بطریق دیگر
بر بیان کرده اند و وجودش روایت کرده اند یکی از بزرگان
و یکی از بزرگان و حدیث دیگر در کتاب آورده است
و در این مسعودی روایت کرده است که در آنست که حقیقت
از حق تعالی است که مومنان بخوانند سجد و انما المومنان
که بودند طبقا طبقا **ای سجد** انما المومنان سجد و انما المومنان
یعنی استخوانها انما المومنان سجد و انما المومنان سجد

کرده و یکی تخت شده همچون پنهانی آینه من سجده نوا نمیکرد
و قریب است و حدیث این وجه میکند که در اوقات قیامت
عزت است که بر داشته شود چنانکه ابوهریره روایت کرده که
چون قیامت شود و خلق در عصا جمع شوند و خدا پدید
آید شود و او مظلومان از ظالمان بستاند چون فارغ شود
نزد آنکه هر کسی بر جریر اندکی کرده باشد بیدار کند
هر که جریر اندکی کرده باشد بخیر رسد و پیش روی
آورد و در خوش اندازند و بیت پرستان را وجود از بهشت
فرز برنجابر و ترسان را بنودت عینی و رسته بداند
و آب برای بردن آید و فرخ اندازد و یکم علی اندازد ایشان
فرمان برادر عاصیان و منافقان و درو باندند اندک
نزد عقوبت معبودان خود بروید که بیدار هیچ خدا
معبودی نیست مگر از تعالی ندانند که اگر خدای خود را بیند
شناسد که بنده شایسته چون و چو کون که آورد و بیاورد
بودیم فاما ندکی کرده بودیم او را ایشان را قوت مینماید

که بر سر نهاده است نور عظیم و کبریا می حضرت پیدا شود
و اندک نور حق است مثل سیلاب همه مومنان فرمان بر دارد
و در وقت و منافقان سجده نوا کنند کردن روی ایشان
و سیاه شود و چون مومنان سر را بجهت بر دارند و رو
ایشان چون ماه منقلب چهارم باشد این حدیث است
ابوهریره روایت می کند که در روز قیامت برادر خود را
کرد و دید عین عید الله بر سر او سوگند داد و که راست
میگویی بعد از آن که گفت که راست می گویم ای محمد صلی الله علیه و آله
خوابید پس خدا لعنتش و الله تعالی علم این معصیت
می گوید این حدیث مصحح است فاما جریر زکات و
حسب حق حضرت می بیند از اعمال بیاعت خیر کرده و کافران
بدرند استند و قرآن را فاسد کنند و سوال حق در این
داد و گفت حبس جلاله پس که از مرا ای محمد
نیکویی که دروغ میدارد مرا **الحمد لله رب العالمین**
چون بگویند می کند قرآن و قرآن را فاسد میدارند و

فرمان و امانت خود را بدو سپرد و امانت می داد و نصیحت کرد و گفت
که ای پادشاه و صاحب طمع دنیا و بی گنجه که طبیعت مشرب الیه
برتر است و در کارهای دنیا و بی فروغ خطبت که از غوغای
گفت پیامبر که جنت ابدیه که هر کسی که از این گنجینه
جانی خواست می کینم مرگ است اما او و پدر او
و در باطن حق بجای آن رواست اما آن که از حقش غافل
ار خود بر کس نه برود پیش نه بر روی را که طلب درویش
با رفعت است ای کاش ایشان را که ما بر حقیقت اهلان که در غفلت
جلال **حق** باز در یکدیش است **الف** آنکه از حق غافل
یعنی لوح محفوظ **هم** پس ایشان **تسلیم** می نویسند از این حکم
میکنند که با هر حشیم و خد بر ما طبل است این بر نیست و هیچ
چیز و دلیل ندارند و ایشان سبب عقلند و در تقیاد اند و خود
نویسند و دنیا شده اند و ترا می درختان بی چینی **تاسیر** پس
حکم از برای حکم بر و در کار خود و ایشان را در **تاسیر**
است و دنیا و چند روزی مملکت او است تعجیل کن در

[illegible]

[illegible]

٢٢

[illegible]

در باطنی الهام ایست بر سید که با این مبدء بزرگ خود را ظهور بخشاید
فاما بر چه شکوه و بزرگواری است ایام که در باطنیت و در بطنیت
با چنین بزرگواری نیست الطمانت بر نفس الهی السلام خوانند خدا
مثالی را در تاریکی ای تاریکی در باری و تاریکی شب و تاریکی شکم
تاریکی و کفنه اند که باطنی را با میس و دیگر نموده و یکی تاریکی در
بود و تاریکی شب و تاریکی شکم تاریکی و کفنه اند که باطنی را با
در بزرگواری تاریکی در باری و تاریکی در شکم تاریکی این است که
و اما این است که باطنی را با میس و دیگر نموده و یکی تاریکی در
بود و تاریکی شب و تاریکی شکم تاریکی و کفنه اند که باطنی را با
میخواند الطمانی رسید تاریکی را که در باری و تاریکی در بطنیت
بصیرت و جوهر تقی و او جای شده بود و وصف شده و حجر جوی
مرغ و موی او و جود و حق تعالی درخت که در سبزه کرد
در سایه او نفس الهی السلام باشد و آهوی را الهام شده تا در
عابد و مشایخ و آهوت شدش و مویش بر آهوت
رفت و آفتاب بروی یافت چون بیدار شد درخت که در
خشک شده بود و خشک شد و می آمد که بر درخت که در خشک شده

و بر طاق چپین سر از بند کاردین چراغ تنگ نشسته بود و عاقبتی
نیکو روی و چون سر و در بطنیت و در بطنیت بر خرم وی با
آید بر باطنی ایشان ایستاد و مقدار میل و پاهای ایشان
شد و چون دیدند ملاذ خود را که باطنی پوشیده اند و بصری بر
رفتند و را اند و فرزندان را بر برون بر و نه و نه که در کارد
در آید و در بطنیت و در بطنیت و در بطنیت و در بطنیت
که در بطنیت و در بطنیت و در بطنیت و در بطنیت
علیه السلام و در بطنیت و در بطنیت و در بطنیت و در بطنیت
حیرت تاریکی و در بطنیت و در بطنیت و در بطنیت و در بطنیت
حق تعالی کرد و باری و در بطنیت و در بطنیت و در بطنیت
که در بطنیت و در بطنیت و در بطنیت و در بطنیت و در بطنیت
و باطنی بود و در بطنیت و در بطنیت و در بطنیت و در بطنیت
السلام و حق تعالی نگاه داشت از کارد و نشان و از نگاه
در بطنیت و در بطنیت و در بطنیت و در بطنیت و در بطنیت
نگاه و در بطنیت و در بطنیت و در بطنیت و در بطنیت و در بطنیت

معدای تنای ملک منجی این سخن بر امین گزیده و ایستاد
جیدی بود که بیایان پروان آمدند و در عید گاه خود جا را بخت
میکردند صالح را گفتند تو نیز در عید گاه ما جای و خدای خود را
بگردان و ایستاد این خود را بخت و بخت صالح قبول کرد و چون رسید
در سید اتفاق کرد و در آن روزی چندی طلب کنیم که نتواند
و حاجت شود و در عید گاه امینان مستک بر آن بود و گفتند اگر
مستک شتران و پروان و گوی سبزه و پیشانی و سفید بودن که
و ایال بشود و بر او موی پیشانی و چشم باشد بروی و آب تن
باشد و زیاده و در حال اگر چنین کسی جان آرم شود و بختی
و نیاید ازیم و اگر نتوانی آورد ما و اینیم که بتوجه یا بگردان
بختی ایشان را صالح شست و شستن شد و خدای تنای شتر
تا بخواند چون چاره بود از ایشان عهد ها گرفت که اگر حیاتی
فین شتری از سنگ بر و آن بد شتران آن بد چون عهد ما کرد
صالح او خدای تنای در خواست کرد و دعا کرد و مومنان
میکشند بقدرت خدای تنای آن سنگ جنین و ناله و

و شتر را و در آن روزی پروان آمد بقدرت حق تنای خاک را
طلب کرد و چون شتر را و آب تن در ماه سبزه و پیشانی
و ایال و موی و چشم پس بر آن که ریشوی و ایال و موی و چشم
سبزه و سبزه و اگر او در مستک پروان آمد و پروان شد
از سالی مردم رسید و بختید و بخت آورو پس بخت یک
مادر شتر پس بروی بختی اسناد و بختی پروان که گفتند
عهد و عهد و ایال میاوردند و گفتند صالح جادوست اگر
خوش نبود و بر مستک ساد کرد و بی سبزه بود از آنکار
نگاه و آری و مومنان از برای آن نمود میکشند که با ایشان
و بخت بخت و آب تن که را گویند و قوم و ایال و بخت
عوضی و شستن که آنگاه و ایال پروان می آمد و موی و چشم
و سر و آفتاب بر می شد ایشان بخت میکشند سالی خود
و شتر صالح یکم و بخت و بختی و مومنان را و مومنان شتر
که آب خوروی از پیشانی و ایال شتر بر شتر و مومنان
بر شد یک روز و بخت مومنان از ایشان بودی در روز

نوشته شدی بودی آیه از سر که خدا آوردی با خود و نه کار کردی
و نه ار شدی و اگر می کردی همان آوردی حق تعالی شهادت
رودن کردی و نه از دستش دفع بسیار بود از تیر و بی و از روی و نه
پیش روی هر چندی بایست ندان میگردید تا تو میگردید و نه
عیان ایشان بودی و نه از دستش دفع بسیار بود از تیر و بی و از روی و نه
که بودی و نه از دستش دفع بسیار بود از تیر و بی و از روی و نه
بر میدی و نه از دستش دفع بسیار بود از تیر و بی و از روی و نه
خواب و نه از دستش دفع بسیار بود از تیر و بی و از روی و نه
بودی و نه از دستش دفع بسیار بود از تیر و بی و از روی و نه
و نه از دستش دفع بسیار بود از تیر و بی و از روی و نه
مجلسی شد و عفو را و وزن بود و نه از دستش دفع بسیار بود از تیر و بی و از روی و نه
بسیار از دستش دفع بسیار بود از تیر و بی و از روی و نه
نام بود و نه از دستش دفع بسیار بود از تیر و بی و از روی و نه
و نه از دستش دفع بسیار بود از تیر و بی و از روی و نه
بود و نه از دستش دفع بسیار بود از تیر و بی و از روی و نه

نزدال بسیار داشتند بر و نه از دستش دفع بسیار بود از تیر و بی و از روی و نه
و وزن و نه از دستش دفع بسیار بود از تیر و بی و از روی و نه
نوشته شدی بودی آیه از سر که خدا آوردی با خود و نه کار کردی
و نه ار شدی و اگر می کردی همان آوردی حق تعالی شهادت
رودن کردی و نه از دستش دفع بسیار بود از تیر و بی و از روی و نه
پیش روی هر چندی بایست ندان میگردید تا تو میگردید و نه
عیان ایشان بودی و نه از دستش دفع بسیار بود از تیر و بی و از روی و نه
که بودی و نه از دستش دفع بسیار بود از تیر و بی و از روی و نه
بر میدی و نه از دستش دفع بسیار بود از تیر و بی و از روی و نه
خواب و نه از دستش دفع بسیار بود از تیر و بی و از روی و نه
بودی و نه از دستش دفع بسیار بود از تیر و بی و از روی و نه
و نه از دستش دفع بسیار بود از تیر و بی و از روی و نه
مجلسی شد و عفو را و وزن بود و نه از دستش دفع بسیار بود از تیر و بی و از روی و نه
بسیار از دستش دفع بسیار بود از تیر و بی و از روی و نه
نام بود و نه از دستش دفع بسیار بود از تیر و بی و از روی و نه
و نه از دستش دفع بسیار بود از تیر و بی و از روی و نه
بود و نه از دستش دفع بسیار بود از تیر و بی و از روی و نه

که گشت خزان در پیش شتر گیسو داد بود بر خاست و پای راست
شتر را می کرد و مصدق نمود خاست و پای چپ شتر را بر سر برود
افتاد و شتر را گشتند و شتر چون بدید که مادر او را گشتند که
و گوید به مادر ایشان گوشت شتر را بخشید و بداد و حاضر بود
بودن سیر صالح رسید صالح و چون بود چون موافق آمدند
چنان شده بود دید چون صالح را دید بگریست و سر باران کرد
و گفت در پنج ماه من و هم در آن سیر گشتیم و در حسن برآمد و در
در آمد و ناپدید شد صالح گفت روز دیگر را عذاب بسیار شد
و این در شبانگاه چهارشنبه بود گفت روز اول در میان ایشان
روز شود و روز دوم سرخ شود و روز سوم سیاه شود و
همه بجا آمدن بود چون این گفت که خان قصد کرد که صالح را
را بکشد چون رفتند فرستگان بر ایشان را در راه بجا آمد
که چون روز شد که خان را دید که گفت که ایشان گشت و باز در آن
و فکر بسیار جمع کردند و رفتند تا صالح را بکشد قوم صالح
ایشان را کشتند و گفتند هر کس که از سر روز عذاب بسیار شد

حمله ملک خواجید شد و اگر نماید احد از آن مصالح را خلک
 بازگشت مصالح بخشنه بود که و بهای جان آرد و شد و
 آتش مسیح شد و در آتش سجا شد و در کشت بود که
 بکشد و از آسمان آوار است جدا شد و آتش آمد و خلک
 شد و ملک بجای آمد و بود که آمد و بود و بای و آمد
 آمد و مردم و اسیر کرد و در آتش خلک کرد و مردم
 مصالح که این آورد و مردم هیچ کسی پاک نشد و بعد از آن
 گفت قوم خود را که این جای است باید رفت که بجا
 خدا ظاهر شد و است حق و معانی ابرام بسته و با مصالح
 حرم که آمدند و با مصالح مقیم شدند و قوم کرد این نقل
 را که گویست و در مسیر نقل کرده شد نصیب و در آتش
 که رجعت اهل بنابر خدا شد و اهل حق را نکند و نکند
 داشت شریعت کند و از بدعت و مصلحت دور باشد
 و اما عادیان که قوم خود بنابر خود و علیه السلام
 مشبه از مصالح بود **صلی** پس رفت گردانید و شد

باید سپرد و سخت او را ز قتل با سپرد و **کشتن**
و میفرماند به بر سر نه و اراک العتود و اینی از حد و کشتن
و بنایت بری رسیدن در حدیث است که هیچ و زمین با و
و قهر و باریان نیست که مکر بعد از وی و شسته بر وی و کشت
کرو با دو باران طوفان نوح که فی اعداء بود **و کشتن**
سرمای آن با و در سینه و **کشتن** بر عا و باریان الشیخ و
روا که و ایندن و کشتن **کشتن** **کشتن** **کشتن**
و حجت روز **کشتن** ما شوم که مکر نکلی ما از ایشان بر چه و
حکاک کرد الحسم بریدن و من اگر و حسم و قطع را ای حسم و
ای قطع قطعاً از حسم حسم قطعاً ایام ای شتابان و
کشتن بایع الحما و آن است روز در حسم و کشتن بود که اراک
خو ز خود اند و بر کشتن حسم چیزی باشد یا جهت آنکه درین
روز با بره و زنی از عا و باریان در عا و باری و اعداء و کشتن و
حسم با و در آن عا و باری و آن بره و زنی و کشتن و
در بر آن این روز را ایام **کشتن** **کشتن** **کشتن**

باید سپرد و سخت او را ز قتل با سپرد و **کشتن**
و میفرماند به بر سر نه و اراک العتود و اینی از حد و کشتن
و بنایت بری رسیدن در حدیث است که هیچ و زمین با و
و قهر و باریان نیست که مکر بعد از وی و شسته بر وی و کشت
کرو با دو باران طوفان نوح که فی اعداء بود **و کشتن**
سرمای آن با و در سینه و **کشتن** بر عا و باریان الشیخ و
روا که و ایندن و کشتن **کشتن** **کشتن** **کشتن**
و حجت روز **کشتن** ما شوم که مکر نکلی ما از ایشان بر چه و
حکاک کرد الحسم بریدن و من اگر و حسم و قطع را ای حسم و
ای قطع قطعاً از حسم حسم قطعاً ایام ای شتابان و
کشتن بایع الحما و آن است روز در حسم و کشتن بود که اراک
خو ز خود اند و بر کشتن حسم چیزی باشد یا جهت آنکه درین
روز با بره و زنی از عا و باریان در عا و باری و اعداء و کشتن و
حسم با و در آن عا و باری و آن بره و زنی و کشتن و
در بر آن این روز را ایام **کشتن** **کشتن** **کشتن**

در میان ایشان خط بود و صفای و کسب که در ستاد خداوند
با زبان خوانند و در که آن وقت ظاهر بود و در سینه فرزند
علاق که فرزند نیره نوح بود بیکد و خسته و مدتی بود نه بلند
چون است و با ما کنند در میان ایشان یکی هر سالان بود و در
قوم خود بود و مرشد نام او گفت شما را دعا سود می دارد و چنان
بیان می نمود و از قبول گفتید و این حق را قبول کنید با عطا
بیاید ایشان سخن فرمایند قبول نموده و در بر این دعا کردند
و در عهد مرشد و در عقب ایشان میرفت تا رسیدن به بغداد و عا
که در آنکه ابی خدای خود اگر خود راست میگوید یا نه
که ما از برای باران آمده ایم پس حق تعالی مبارزه ابرو را
نمی سفید و یکی سنج یکی سیاه و آواز شنیدند که کدام می باید
قبول کنند گفتند بر سیاه را باران میسر است باشد آنرا قبول کردیم
آوازی شنیدند که قبول کردید برای خدا و این که محمد خیر ما را بود
و خاکستر کرد آن بر بفرمان خدای تعالی در ولایت ایشان
شدند و شنیدند که باران آمد کسان ما را دعا قبول شدند و در

فردی شایع تر بود و گشت و زد که یکبار باران آمد تو می گفتی که ما خوا
آمد و وحی آمد که گوی که این طایفه ای است است با دست
در روی طاعت پس حق تعالی وحی فرستاد و با وحشیم کرد
چهارم است باشد پس مردان آمد مقدار سوراخ چنی فرخناخ
در شکم که بر او موی بود و نگهش بکلی بر روی روی زمین
حلقه که او بد کرد و وحی آمد با او که از کرد و در مقدار سوراخ
پروان است بود و بیاید و وحی آمد که خطی بکش نه و در میان
در میان آن خط باشد و معانی عذای از آن با و وحش
در آری و چنانچه فرموده ای بگویند بر سیدی و بر برادران
بر سیدی بسوی حق و خاکستر است و عا و بان بر عید و تقوا
بودند و محمد ستران را و زین و فرزندان را و در آن دره که
در آورده اند و بر سر دره که نصف روز که او را نگذاریم
با در آید حق تعالی با او را بر ایشان کاشت آتش برای برود
خود او بر زمین است و در حلقه میگردانند و خاکستر شنیدند
که حلقه که کشتن را استانی بود خود و بیستمی آمد و گفت

خداوند اعیان آفرید ای تعالی گفت ای مودان چه شتر اند که
در میان او سیئه آید و قوم مرا احکام میکند مگوشت
نیشتر هستند بلکه در شکاران غذا میدخلخال است که این
جادوی بیست ایمان می آید با دود و برابری داشت و در زمین
طایف کرد و در حال ایشان تر فلک شد مرشد ایمان آورده بود
از کما آمد و شکر گفت و موعنان حمد شد و شدند یقین ایشان
رایده شد نصیب در ویش است که کمال و در اعظام
باطل حکام اسلام قول کردند آرد ایمان باشد این قصه را
از نصیر متبیر آورده شد **فصل** آورده **فصل** از کما
که دودی خدا میگرد **فصل** و آنکسانی که بشنیدند
بودند و من قبل از خوانده اند و این فزاده حمزه و کس است
و معینی وی است که در آن کسانیکه دانسا او بودند و پیر
وی بودند **فصل** و در بجهای وی زیر و زبر کرده
شده و کوه سار کرده شده یعنی بجهای و شهرهای قوم
الایمان رکش و زیر و زبر شدن **فصل** یعنی زبون

دین کا وزن کو کر خطا و کفر و گناہ آور دے الخاطیہ مصدقہ
 لا یقبل الا بحال ذات الخلفاء علیہ السلام اندر شرح عابدیہ اور
مصدقہ جس سے فرمائی کر دے **سجود** **بیت** اور **سجادہ** اور
 دیگر شاندار **خدمت** جس گرفت شان خدای تعالیٰ
 گرفتاری **مکتب** و غالب و زیادہ شود و الیہ
 افزون شدن قوم فرعون و اعدای تعالیٰ جدا فرقی کر
 جوئی سخن عوسے و علیہ السلام شد و ایمان بنا
 و قوم لوط بر زمین فرود و چون سخن پیغمبر خود را بشنو
 و ایمان یاور و بد بس کہ سخن خدا سے تعالیٰ و سخن
 داشته و عقول کند کار باشد و عذاب و نیا و آخر
 مبتلا کر دے قصہ فرعون بنیاد است و اعدای تعالیٰ قصہ قوم
 را بیان گنیم اینجا در تفسیر میر آور دے است کہ امام علی
 گفت کہ لوط پیغمبر علیہ السلام بر ہم را بریم خلیل الله
 علیہ بود و در گوئی است آور دے کہ برادر دادہ او را
 حق و برادر پیغمبر است نور سجاد و رنج شہر کہ در زمین

والاعمال شام سترها چهار سرار بود و در میان چهار عهد با هم از آن
و حیث سال و پنج هزاره میان ایشان بود ایمان نیاوردند و
سندهای ایشان گفتند و از آن شده بود و در شهرهای دیگر
بود و مردم انچه حسد بدین می آمدند و مگر کسی پیش او نماند
لوط و اورا ظلم وادی لوط را از این کار باز داشتند
که در میان اطعام مدد اجنبی علیه لغت خود را مصورت می نمود
ساخت و پیش ایشان آمد و آن قوم را بکار برد و خود کشت
مگر که بشهر شما بیاید از غیبیان از برای غلبه خردین آن کار برد
بوی بکشدند و دیگر نیا چون این کار برد و میان ایشان
شد و پس بنامید و آسمان بر شما می رسد حق تعالی و دوازده
درشته فرستاد و بقول و دیگر در و شسته و بقول و دیگر در شسته
و رساد و ایشان چربیل و میکائیل بود و صلوات الله علیه
پیش بر اسم علیه السلام آمدند و در اسم را با حق علیه السلام
مرد و او را حق تعالی بوی خواهد داد و ایشان پیر شدند
علیه السلام گفتند که دیگر حکما را آمدند و بر گفته ما را در رساد نام

میگویم که ایستادگارانی بدینکند و روان و کلکان توده می کنند
و گویو تر بار می سبکند و بکار بار می سبکند و جنگ سبکند
و غر جان را از عله سدید و باز میدارند و عظام با ایشان
و جند و سخن چایم خود را می شنوند پس بر جیم گفت اگر ایشان
میدانستند که این کار را می کردند می عذاب میکردند و گفتند
بی باز گفتند چاه کس بودی یاوه کس بودی عذاب با ایشان
فرستگان گفتند که در میان ایشان لوط و هوشیار و دیگران
و ما ایشان را بجات و جیم قاتل و مردی کا و دست او را عذاب
و فرستگان گفتند چون بد حقایق لوط رسیدند و بدیدند
که دختران لوط قلمها را آب میدادند و دوازده و خزان و ده
فرستگان خود را بطور دست جوانان امر و ایشان نمودند و گفتند
که هیچ کس نباشد که ما را در میان واری کند گفتندی که در میان
لوط علیه السلام گفتند که جای باید و غش و باغیر لوط رسیدند
عروس لوط آن بد کردار از آمدن همایان لوط قوم لوط را خبر کرد
و آن قوم آمدند و نمودند و تنها بیکدیگر و بدیدند که سر که خیره بودند

آن قوم گردان خانه کردند لوط از خانه بیرون و ایستاد و گفت
کرد و گفت مرا نصیحت میکنید من همان من اینک و قریب
من نکاح میکنید و بکبر بدان بدجنان گفتند که مادر نکاح
و عیسایست و میدانی یا نه منی هم لوط گفت کاشکی
قوت بودی یا بشکر بودی یا شکر شک کردی و گفت شکر
قصده میکنید همان من مردی لوط اب گوم بر من همان
نکبت مادر خانه بیرون آید آن آب بر من آن کافران رخسند
و عده کافران را بر من بیدار شد چهره لوط در آن حاضر بود و خود را
ظاهر کرد و گفت ای لوط هر تن از ایشان که با تو شریک است
آندم ایمن یا ایشان را حاکم کنیم در آنکشی در کشاوندگان
در آندند بعد که رفتند و باز گشتند و گفتند که لوط عاود
آورد و است مادر او و بر او همها شش عساک کرد و این هم
مر لوط پیغام را فرمود که یا اجل خویش را میان این کارها
بیرون دو که مجرم باشی عذاب خدای تعالی خواهد بود
لوط گفت از این دو و تر میجویم خوشتر آن گفتند صبح بود

لوط و دختران خود از میان ایشان بیرون رفت و هر دو سوار
باشان رفت چهره لوط چهار شهره بر خود برداشت و یکی را
چون ایشان این کار را می بیند و در آن روز آن چهار شهره
فرستگان و از سنگ و تیغ در آنها می شود و نه بعد از آن
شیب کرد و شیب را با لوط کرد و بر سر ایشان سنگ را پیل
مشت بخت از دوزخ سنگ سخت می آورد و می آید چشمت
چون و در سس لوط و از آن کافران بشود بر سرش کرد و گفت
که ای شیخ قوم من سنگ بر سرش اند و ملک شد با بد
یا رگشت همه لوط و عاودان مویش کم شد و سنگ
کشت روزی چند بی نیکان گرفت و مردم شد
و این عذاب از ظلمان امت و در وقت عذاب
چنین فرمود پس لوط پیغام و خبر از ایشان بود و امرای
و خبر از ایشان بود و او و محمد پیغام را می از اسرائیل
شد و نصیب در ویش پس نصیحت که از کارهای خود
کند و از ظلم و در باشد و سوز گفتند لوط را ای اجل

[illegible]

کاوانا ہونا چاہیے آیت آمد رسول علیہ السلام گفت باد
 ارغداوی در ہستم تا کہ شہ نرا چنین کرد اند کہ هیچ چیز را ہوش
 بکنی بعد از ہر چیز را ہوشش نکند و قصہ نوح را بیان
 کردہ شد و در ہوش نوح نوح بیاخت را بیان کرد و
 او را یاد کرد و در حال و سیر کرد و گفت جہل ملامت
 پس چون نوح و عیدہ شود بیش از ہر صورت
 کہ یک میدان و آن میدان اولست و بقول
 نوح ہا پس در میدان دوم است و چون
 شود در زمین حاصل کہ ہمای زمین نا و آن
 درویش و کوہ ہار بردار و آن سخت با و شکایت یافتہ
 ہمای نانی ہے ہی برداشتہ شود در کساف چنین
 پس نودہ شود زمین و کوہ ہار یکدیگر
 کہ یکا مونی و بقول نام حسین ہری کوہ ہار
 کردی کرد و در وی کاوانا ہست
 وقت کہ در وی دو میدان باشند و عقب در میدان

در آن روز و در آن وقت **حضرت** در کعبه
آورد و است که رسول صلی الله علیه و سلم گفت که بر دار
عرش عالی ایستاده اند چون ایستادند شد و برمان خدا
تعالی حضرت نشاند بهای ایشان در زیر ریش حضرت شد
بعضی از ایشان بصورت افعی باشند و بعضی بصورت کاه
و بعضی بصورت خرگوش و بعضی بصورت شتر و بعضی بصورت
کرگرس در روایت دیگر است که حضرت بصورت بر کوهی
از حیای سم ایشان تا زمان عصا و هزار ساله راست ایستادند
فرشتگان این دعا را میگویند سبحان الله و بحمده و بحمده و بحمده
بعد از آنکه و چهار دیگر این دعا را میخوانند که سبحان الله و بحمده
که الحمد لله على كل حال و الحمد لله و الحمد لله و الحمد لله
عرش است نشاند که شمار ایشان را هدای تعالی دادند
بسم الله الرحمن الرحيم در آن روز عسر شد کرده شوند برای
و حساب بعضی چیزی پیش کسی آوردن **در آن روز**
ما نزد **سالم** او شما **سالم** جمع نموده نصیب در و پیش

برواید

که ظاهرش محمد را حق و باطنش محمد را باشد و در هر سه
و عیادت خلق را سببار عرض باشد و در عرض او برای هدایت
نجات و مجادل باشد و عرض دیگر او برای خود را عیادت
ما باشد نصیب در و پیش است که در دنیا حساب خود
نگه دارد و دنیا را که کند سر و در از غایت بکفر تا غایت شام حکم
در ستیغ مشغول است **سالم** پس آنکه که **در آن روز**
شود **سالم** را که بشود **سالم** دست راست است **سالم**
پس میگوید **سالم** بگوید **سالم** مرا **سالم** که اندک
آمد مرا و این سخن را در عیادت شد و آنکه که در دنیا
ظاهرش در هر وقت و آنکه که در آن را ما باشد و در ستیغ
این کویر **سالم** در سببی که من **سالم** دانسته بودم **سالم**
سالم را که من **سالم** **سالم** **سالم** **سالم** **سالم**
او برای آن لطافت مشغول شد و در گناه و در دوزخ و در
این **سالم** است راست من و او نصیب در و پیش است
بعضی که عیادت **سالم** و او آن کتاب و عیادت آن محلی که در سببی

حال دخیل کرد و گفت جل جلاله **در روز**
در روزه کافی باشد **در روز** که از وی راضی باشد و خوشنود
وی ارکان زندگانی **در روز** در روزه باشد که **در روز**
چند باشد یعنی در آسمان باشد یا بلند باشد و رعایت وی
باید باشد که شکمهای او در روزه در کثافت بین او
که **در روز** میوه آرا العطف بالکرمیوه العطف بالکرمیوه
در روزه روزهی گفته شود در روزه آن است **در روز**
است که خواهد بستاد و یا ختم بگیرد آن میوه با روزهی
او در روزه گفته شود **در روز** **در روز** بخورد **در روز**
بیشتر **در روز** که او روزه با دایمی پرچ و بی روزه
چون باشد و بی غایب و بی بیماری **در روز** بیست و یک
و روزه اند و علمهای یک روزه و خارج و روزه و قرآن
الاسلاف پیش و روزه **در روز** **در روز** **در روز**
گفته یعنی در دنیا روزه و محنت و روزه کشیده اند و روزه
و روزه کشیده اند و محنت و روزه و روزه کشیده اند و روزه

حسنه گفت این در روزه و ارکان باشد که در روز
کرم روزه و روزه کشیده رسول گفت علی السلام یکی از روزهی
محبت را نام روزه است هر که ارکان در روزه روزه کشیده شود
آنان در روزه و ارکان در روزه و روزه کشیده و معالی گوید
او با بی عافیت انکم شیت الدیانی و روزه کشیده و روزه کشیده
سوار و دیدم لهذا شک شده و روزه کشیده و روزه کشیده
او روزه کشیده و روزه کشیده و روزه کشیده و روزه کشیده
هر روز و روزه کشیده و روزه کشیده و روزه کشیده و روزه کشیده
در کثافت و تقصیر و روزه کشیده و روزه کشیده و روزه کشیده
احدکم الانجور اسمهم به الرحمن الجسمان اسمهم به الرحمن
عقلان این خان او خلو و محبت حالت فقهها و اذنه صفت
در روزه و روزه کشیده و روزه کشیده و روزه کشیده و روزه کشیده
فی روزه قال الامام العسیری الحقیر ترک ملاحظه العمل لکن
العمل خود حسب الله انصاری و یگوید و روزه کشیده و روزه کشیده
و روزه کشیده و روزه کشیده و روزه کشیده و روزه کشیده

در روزه

[illegible]

قبل ملائکه که ای فرشتگان عذاب **عذاب** بیکر خش
 پس غل نهندش و در تنهای او کوه نش در غل و در آید اصل
 دست بگردان پیش **پس** در دو فرخ **پس** در پیش
 و قبل سوزد پیش **پس** در پیش
 در آید وی از فرخ کز چو و و قبل در آید
 حصا و گویند پس در کشندش امام حسن بعدی گفت هر یک
 از آن از کشید بر که نهند که بر جود گذارد و بقول **پس**
 هر کافر را بر او و او یک و دیگر کشند بعضی یک و دیگر کشند
 در وی کشند و در آید و نهایت و در آید و آید و کشند
 که حصا و کز از برای مبالغه باشد و حکمت این در تخریب باشد که
 و کش در فرخ ایشان را بگذارد و فرشتگان عذاب ایشان را
 بیکر نه و در فرخ ادا نهند **پس** ادا نهند که اگر کوه حصا
 بر کشند بر یک حلقه آن دیگر کشند و این دیگر را در دو
 دو فرخی ادا نهند و او را و دیگر بر دو بر سه و چنان بر یک
 نهند و از من **پس** امام محمد باقر را سه در دو فرخی

خلیفه خود را و خلق را **عزیز الله** بر او و خود را
 و کما این که بعضی خود بخوبی بود و دیگر بر اثری و خود بخوبی و این
 طعام را بگذاشت یعنی به خصلت بعد از آنکه هیچ چیزی جز این
 نیست و بعد از آن هیچ چیزی جز این نیست و بعد از آن
 فدا و بیعت و در هر یک از اینها و او در آن شریعت کرد
 پس بیعت را **عزیز الله** بر این کارها و او در آن شریعت
عزیز الله و دست نه و یک که شفاعت کند و بر او و هم کند بر وی
عزیز الله و بیعت بر او و خود را **عزیز الله** از هر یک
 و در میان شریعت و در میان از هر یک و شد خود را و بیعت
 خیر و بعضی را عیسی بر منافع نباشد **عزیز الله** خود را
 خصلت **عزیز الله** که گناه کاران خطی را بر او و گناه کار
 که در این کتاب است خود را عیسی که کارها را و در هر یک
 نصیب در و بیعت نیست که در آن حال این **عزیز الله** و بیعت
عزیز الله پس سوگند داد و میگوید که خداوند عالم **عزیز الله**
 بحسب آنچه می بیند و **عزیز الله** و بحسب آنچه می بیند

بر بیعتی که قرآن **عزیز الله** بر او و خود را **عزیز الله**
 شده **عزیز الله** و بیعت و آن حسی است که این
 معانی و از سبب آن و بدان نوع که در سبب است
 بطریق رسالت او و میگوید یعنی بحسب آنچه می بیند از آن
 قدرت و صفات حضرت و بحسب آن که خداوند
 هست کلام خداوند که بر او و خود را **عزیز الله** و بیعت
 رسول کریم و بیعت او و بیعت او و کما این که بیعت
 که خود را و بیعت او و بیعت او و بیعت او و بیعت او
 بر او و بیعت او و بیعت او و بیعت او و بیعت او
 سلطان من گرفت **عزیز الله** و بیعت او و بیعت او
 و آن بیعت من و بیعت او و بیعت او و بیعت او و بیعت او
 تا عرب و قرآنی و خود را **عزیز الله** و بیعت او
 که از هر یک **عزیز الله** و بیعت او و بیعت او
 میگوید و **عزیز الله** و بیعت او و بیعت او
 و قال **عزیز الله** و بیعت او و بیعت او

4-4

149

42

و اهل جوان و اهل زبان دنیا و میشود نصیب در دنیا
شکر حال و نیا و نه باشد و اگر کسی کار حال بشناسد
معذورش دارد که **در هیچ مسکن روحان هم بود**
باشد و شکر گوید که بطلب صفت نیست و اگر کسی
که کرده این بفرمان و عمل نکرده بوی **خسته** تر آید بدست
و پیشانیست **علی اکبر** بر کاران خون سپرد و خدا
و روح را مشايد کنند و کرامت اهل قرآن بپسندد و آید
که از بد دولت و سعادت خسر دم مانده و اهل با
بد و نیکان و صالحان اعتقاد بد نیستند و در وحشت
عظیم میشد و قرآن احسن است بر هر که عمل کند اگر با دین
و طبعیت قراء بخواند **الله تعالی** و هر کسی که قرآن
راست و در شاست و یقین است که هیچ شک نیست در
وی هر که شک دارد کار است **هیچ** نیکو کار که خدای
معانی را با هم **نگ** بیاورد و هر که نام بر دکان و بینی معانی
تا بنوازد و در کن و صفات با هزار آفات کن و بگوید سبحان

و الحمد لله و لا اله الا الله و الله أكبر و مانند این و بجز این نیست
و نام خدای تعالی و اوقات خمس و الله تعالی اعظم
بسم الله الرحمن الرحیم **الحمد لله** و است خداوند
عز و جلال شکوفا آید و با خالیا و نیا و در قبل رسید
پرسنده از شکوفا آید و خالیا و معنی **من** **الله** **عز و جلال** مرا
بگوید که کار **الله** **عز و جلال** نیست آن عذاب را چون نباید
با میان هیچ آید و آید و در و رکنه الدعاء و در پیش
و در کردن **من** **الله** **عز و جلال** خدای تعالی **الله** **عز و جلال**
بسم الله الرحمن الرحیم **الحمد لله** و آید و در و رکنه الدعاء و در پیش
و آفریده است که در شکوفا آید و بر آید و در معنی بود
بر آمدن با هیچ معنی **من** **الله** **عز و جلال** **الله** **عز و جلال**
و **الله** **عز و جلال** **الله** **عز و جلال** **الله** **عز و جلال** **الله** **عز و جلال**
واقع باشد و کار فرار و در و رکنه الدعاء و در پیش
الله **عز و جلال** **الله** **عز و جلال** **الله** **عز و جلال** **الله** **عز و جلال**
بسی بر کاران **الله** **عز و جلال** **الله** **عز و جلال** **الله** **عز و جلال** **الله** **عز و جلال**

بگو در ظاهر گشته و در عین شکر گویند **و الحمد لله** **و الحمد لله**
و الحمد لله و مکر آنکسایک از عذاب خدای تعالی را
 و گناه را ترک گشته اند ایشان را تر جوع و تنگ
 بیکدیگر میرساند در پلای و عذاب و منور و غلبه آن **و الحمد لله**
 بر بستی که عذاب خدای ایشان را ایمن است یعنی از عذاب
 خدای تعالی ایمن توان بود و بچنانکه از رحمت او تر و مدد
 توان بود **و الحمد لله** ایمن شود که مرکب مردان در راه و سبک
 با و به چهار بریده اند **و الحمد لله** تو میدهم میباش که دندان با و
 نماند بیک خروشش بمنزله سیده اند **و الحمد لله** **و الحمد لله**
و الحمد لله مکر آنکسایک ایشان عضوای حیوانی خود را نگاه
 گانند **و الحمد لله** **و الحمد لله** مکر بر زبان خود **و الحمد لله** یا مکر
و الحمد لله **و الحمد لله** **و الحمد لله** پس بر بستی که ایشان ملاک
 شده باشد چون که عروسان ایشان و کثیر کان ایشان را طالع
و الحمد لله **و الحمد لله** **و الحمد لله** **و الحمد لله** **و الحمد لله** **و الحمد لله**
 غیر از زمان حلال خود و کثیر کان خود و چنانکه مکر غلبه با و

عذاب

۱۱۹

حلال

نزدیک کند از کسبانی باشد که او شریعت در گذارد و متحی
 و لغت و دنیا و آخرت باشد یعنی کسی که کل قوم بود کند
 بتمام بیکان و عروسان خود و میسر ایشان عقوبت اگر
 شود و در دنیا و عیبی **و الحمد لله** **و الحمد لله** **و الحمد لله**
 بر راه شهابی خود و پشته **و الحمد لله** **و الحمد لله** **و الحمد لله**
 نگاه دارد که از پشته با شکار حیانت گشته و غلبه با و
 شکسته **و الحمد لله** **و الحمد لله** **و الحمد لله** **و الحمد لله** **و الحمد لله**
 کواچی خود را بسازد که خدای بستی کواچی راست را به عید
 از کسی نترسد و کواچی در رفیع و به عید **و الحمد لله** **و الحمد لله**
و الحمد لله **و الحمد لله** مکر آنکسایک بر غار خود نگاه داشت گشته و قضا
 گشته و قیل مراد از اول غار بای نعل است خون غار باشد و
 تجد و غار اشراف و از بر آیت مراد غار بای و غر است
و الحمد لله **و الحمد لله** **و الحمد لله** **و الحمد لله** **و الحمد لله** **و الحمد لله**
 پشته که راه کرده و به پشته پشته بر نعمتی و اول کوی
 کرده شده با ایشان با نفع کرمانه الا که نام بگویی کردن بکمی

۱۲۰

۱۲۱

اندر این که ما بهشت را حرام کرده ایم بر کاران و اصل
 بزرگی هیچ فایده نمیکند نصیب در ویش است که خدا
 باشد و قبولات انفس و شیطان معزول نباشد و بر هر
 کند از وقت حق طمع کند و طاعت را ترک کند طاعت را
 و نکند که آن بهر کند الحقیقت ترک طاعت اعلیٰ ترک اعلیٰ کند
 قال الشيخ التفتی ابو القاسم الغفیری رحمه الله بعد از آن
 من آتای عبارت ایشان بیان کرد و گفت **اما**
اما بدینست که ما آنچه جمیع ایشان را از آنچه میدهند
 یعنی از مطلق قدرت آب منی پس از آنجا حاصل آید بسیار را از
 قطع دارند و در بدن در بهشت اهل ایشان آب نمیدهد
 و خراشیدن متعاقب برانگیزد سرشته آتینی با امان و عمل
 است و ایشان ندارند پس چون طمع بهشت میکنند
 در ویش نیست که بکثرت مال تناد و بعد از آن چهره
 خود را بطلان قدرت خود را و عجز ایشان را یاد کرد و سر کند
 یاد کرد و بدانت خود و گفت جل جلاله **ما** پس بگویند

اما بدینست که ما آنچه جمیع ایشان را از آنچه میدهند
 یعنی از مطلق قدرت آب منی پس از آنجا حاصل آید بسیار را از
 قطع دارند و در بدن در بهشت اهل ایشان آب نمیدهد
 و خراشیدن متعاقب برانگیزد سرشته آتینی با امان و عمل
 است و ایشان ندارند پس چون طمع بهشت میکنند
 در ویش نیست که بکثرت مال تناد و بعد از آن چهره
 خود را بطلان قدرت خود را و عجز ایشان را یاد کرد و سر کند
 یاد کرد و بدانت خود و گفت جل جلاله **ما** پس بگویند

که بر سر ایشان **قال** گفت نوح علیه السلام ای مردمانی
این **ای مردم بدین** درستی که من شما را بجا می آورم ترست
از خدا بدی ای کسانی که بد است بنیامری من پیش شما بخواند
ما پیدا کرده ام حق را از باطل الایه پیدا شدن و پیدا کردن
لازم و مستعد میفرمایم شما را **ای قافله** که بر سرست
و خدای که خدای تعالی را و بتاوندی که میگوید بر سرست
و انما و بر سرست خدا بر سرست و جل **ای قافله**
و مان بران بشید و در آنکه میفرمایم **ای قافله** که
تا بعد از در کمان شما را حق را بدید و از کمان شما
بعضی را میفرمایم **ای قافله** که **ای قافله** و تازیان
و حد بان تا وقت نام برده شده که آن حرکت **ای قافله**
ای قافله که **ای قافله** که **ای قافله** که **ای قافله** که **ای قافله** که
از برای مردن چون بیاید پس بداند نشو و سالست **ای قافله**
ای قافله که **ای قافله** که **ای قافله** که **ای قافله** که **ای قافله** که
و کشته نشو و پس معنی است اینست که و مان بر دار باشند

مردمانی بدی ای قافله که **ای قافله** که **ای قافله** که **ای قافله** که **ای قافله** که
ما وقت کون **ای قافله** که **ای قافله** که **ای قافله** که **ای قافله** که **ای قافله** که
و قافله و بلا تا وقت **ای قافله** که **ای قافله** که **ای قافله** که **ای قافله** که **ای قافله** که
خود خود را طاعت خدای تعالی خواند ایشان قبول کرده
قال ای قافله که **ای قافله** که **ای قافله** که **ای قافله** که **ای قافله** که
ای مرد و کلام من بدیسی که من خاتم خوم خود را پیش
و دور با طاعت و طاعت و ایشان قبول کرده
ای قافله که **ای قافله** که **ای قافله** که **ای قافله** که **ای قافله** که
که **ای قافله** که **ای قافله** که **ای قافله** که **ای قافله** که **ای قافله** که
بر طاعت که من ایشان را بخوانم **ای قافله** که **ای قافله** که **ای قافله** که **ای قافله** که
ای قافله که **ای قافله** که **ای قافله** که **ای قافله** که **ای قافله** که
و کوشهاشان تا حق را نشوند **ای قافله** که **ای قافله** که **ای قافله** که **ای قافله** که
جامه های خود را و بر کشیدند تا آخر او دهم در کلام
نمودند الا حرار بر کلاه ایستادند **ای قافله** که **ای قافله** که **ای قافله** که **ای قافله** که
کشی کردند و اعیان و طاعت ایشان کردند **ای قافله** که **ای قافله** که **ای قافله** که **ای قافله** که

بر بزرگ من **مست** و **مست** من من خورده ام ایستاده است
چنانکه با تو از بلند جدا می شود معنی الحال ایستاده
مست ایستاده من از بلند گفتم در آستانه و **مست**
مست ایستاده و چنان گفتم ترا ایستاده چنان گفتم بزرگ من
میله و چنان بخت یعنی بعد وقت ایستاده بر آن خورده ام
کای شب و کای می بود و کای ایستاده کای چنان می بود
تغیر کردم در مدت هزار سال کم از پنج سال ایستاده می بود
خوادم ایستاده که کوی و گنبد میداشت چون سخن او را
مستول نکردند حق تعالی ما را از او باز داشت از پیش او
درت چهل سال و یک روایت است درت هفتاد سال هیچ زنی
نیامد و هم آبهای ایشان بر نفس خود رفت و ماهای ایشان
و سواد ایشان پاک شد حق تعالی ایشان را از من فرج
و عده کرد و اگر تو بگفتی و ایمان آوردی من ایشان را که گفتم
و باز از من فرستم و فرزندم و مال هم گفتم اگر تو
نمیایم و سخن را قبول نمیکنم فرج ایشان را گفت **مست**

و من گفتم و ایشان را که امرش خواستند و هر دو کار
یعنی گفتم را با بنده بر شمارم کند و چاره خود **مست**
با بدستی که می **مست** بود و دست و خواج بود **مست**
نیکو امر و نیکو گناه کاران که کمرایان آید **مست**
درست و آستانه را **مست** بر شما **مست** بسیار در میان
چون مستی معطل من اندر و اندر و فرمودند در **مست**
و در و در و ام **مست** در **مست** اگر ایمان آید **مست**
در و کند **مست** و **مست** **مست** **مست**
مست **مست** و **مست** از برای شما **مست** **مست**
مست **مست** و **مست** از برای شما **مست** **مست**
میست و میفرماید ای ایمان را بر این **مست** **مست**
بر **مست** **مست** **مست** **مست** **مست** **مست**
ما ایستاده بسیار و حد و پیران و آنچه و آنچه روان باز
خبا **مست** **مست** **مست** **مست** **مست** **مست**
با **مست** **مست** **مست** **مست** **مست** **مست**

[illegible]

حقه و کوه را ایند و راه را مستقیم و در میان
 روش گرفته یعنی در آسمان دنیا راه را آفرید تا آنکه
 در حضرت آسمان ظاهر گردد و در آسمان ظاهر گردد و در آسمان
 را چنان و تابان همچو خورشید از عین کس و از نور و قیام و سکون
 ماه و قیام و سوا آسمان است و نشان بسوی زمین است
 و حضرت آسمان از ایشان نور دارد و جهانگشای روی زمین از ایشان
 یاد گردد و گفت جل جلاله **فما یجدون الا فیضاً** یعنی هر که در آسمان از ایشان
 آسمان را از زمین می بیند و در آسمان را از زمین می بیند
 اجتماع الانبیا و الانبیاء یعنی هر که در آسمان از ایشان
 پس بر سرش و سستی می بیند و در آسمان را از زمین می بیند
 شدنی بنا بر مقصود علی البصیر **فما یجدون الا فیضاً** یعنی هر که در آسمان
 نشان از زمین می بیند و در آسمان را از زمین می بیند
 که خواهد **فما یجدون الا فیضاً** یعنی هر که در آسمان از ایشان
 او در بی بعدت کاملاً از هر جزا و او در روز قیامت چنانست
 و دیگر یاد گردد و گفت جل جلاله **فما یجدون الا فیضاً**

خدا یان نور را بجنی نوح علیه السلام که وی در قوح کعبه است
بطریق اجمال گفتند از طریق تفصیل گفتند **و الله اعلم**
و الله اعلم و گفتند **و الله اعلم** و گفتند **و الله اعلم**
و این غمهای بنان قوم نوح است علیه السلام **و الله اعلم**
و در رستی که کمر او کرد و نه کاهشان قوم نوح بسیار از مردمان را
آید که مردمان بنان بسیاری از مردمان را و این نوح است که
ساخته بود و بدو چون چشمید را کشید این بنان در میان مردم می بود
و آن را شاه چشید را گفت او نیز بت پرست بود و نوح را نوح
را علیه السلام فرستاد و آن قوم نوحی را و ایشانند و بدین حکم
نوح علیه السلام را گفت **و الله اعلم** خدا یان من زیاده
کمر و آن مرد کافر را این **و الله اعلم** که مردمان کادی و پاکست حق
سخانه و عیای نوح را قبول کرد و گفت **ما خلیفای** از خطای
و کفرهای ایشان بود **و الله اعلم** که حق کرده شد و در **و الله اعلم**
نوح **و الله اعلم** پس در آورده شدند در آتش و نوح از آن
قوانم فلحاک قوم نوح از یک طرفه در آب فرو می شدند و از

[illegible]

و در این سکنی نمی توانست شد و بی دران حادثه چنانکه پیشتر
 با وقت نویسی علیه السلام و دست عیسی علیه السلام
 در بیستی که تو اگر کردی و چنانکه این کاغذ را **احمد**
 کرده گشتند بندگان ترا **و لا اله الا الله محمد و آله** و نمایند
 کند فرزندان بدکار و فاجر و کفار و نیک سببای یعنی که چنانکه
 و این دعا و عیسی بود که معصوم می شد و بود و بی که فرزندان
 ایشان ایان نخواهند آورد و فرزندان ایشان حقیقت شدند پیش
 از کتاب بچهل ساله آن کاغذ را دعا می کرد و دو صوم سارا دعا
 نیک گفت **و بی** ای پروردگار من بسیار در راه تو
 و مرا دور و دور و دور و دور و دور و دور **این دعا است**
و بی و بسیار در کسی را که در این دعا و من سینی در کشی من
 مسجد وی بود و بی در آید و او من شد حتی ایستاد
 شامل شود اگر به داخل کشی بود باشد **و بی**
 و بسیار در حد و آن ایان و آن ایان را تا یافت او را
 در جنگ بود **و بی** و در هیچ جرم بد دوست سبایم کرد

ونداده مکن و غیر از سکه که
 ملاکت و حکومت لشکر و العبد ملک گران سده ماکر کار و
 و اگر طلب از گویم از اطمینان خود گویم مراد کار داشته و جای استجابت
 شد و حق از آنرا بعد جدا بود که خود موصی را تحت کرده و شونده
 و مستحق از آن بعد ملک کرده و شونده است از آن موصی و شونده
 و اطمینان ناستی از آن بعد ملک کنونی می رسد بر مصلی امر گویم
 از آن قال من فراد من لیس من الدین شد حکم و در فرج علیه السلام
 که با غیر بیان را که در سنده و شد و پس از آن که گویش
 که در وی از آن زمان و آن را پس گفتند
 پس کسی که شنیده و از آن است که هیچ کس را که با او باشد
 و جنحه و لغوی نمی شنود و از آن است که در وی باید بعد
 و وی دانست از آنکه از آنکه از آنکه دانست و پس
 پس با آن که در این زمان و آنکه از آنکه از آنکه از آنکه
 پس که بعد است که در وی یکی از آن است که بعضی است

که از قیام می ترسند از ما و با نیا و میکند نه پس این پیران
 که قرار گرفته اند و در استعدادهای که هیچکس فریاد رسد که
 بمانی و نیا و که در حق است که بفرستد باری تعالی این
 خطاب بر کشید تو به بفرستد او که در جمل ملازمین من
 موجود باشد که چون برسد در میان من با و برسدی یا چیزی
 کوثر بخور و با من سلطان از جسم و بگو و حال خود بگو
 الشطان و اخوان بکسان بفرستد و معوضه بفرستد و بگو
 بکلمات اصالت است کلمات من ترا خلق و در راه هیچ
 ضرر و زیاده است و الله تعالی بکسی از میان رسول علیه
 السلام گفت که در وقت که در کافری در سفر بودیم و در
 آنگاه که کوفت و یکی از کوفته های آن زمانه شخصی گفت و می برد
 آن شخص را که کوفت و کای کلاش بریان ما در نیا و تو آنم و نیا
 میکند و نیا و می شنود ایم که ای کر که که سفید او را که کوفت
 نیا و کوفت است در حال که کوفت که سفید او را که کوفت
 این است و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا

۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰

که بری و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا
 بود و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا
 نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا
 بریان بکسی
 و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا
 بعد از نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا
 بر کوفت و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا
 الشطان و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا
 خطاب بکسی علیه السلام که خط من المستقیم قبل این و نیا و نیا
 سخن این نیست که در جمل من است و خط من است بر نیا و نیا
 تقدیر بر علی و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا
 این کلام را خط من خط من ای ایضا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا
 بر نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا
 نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا
 که نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا و نیا

الصمد تحت و شوال نصیب از او پیش چون طالع و بر ما
 که در این در موی مشغول باشد و طول کند و در وی کرده اند
 با تعذاب فرقت با بخت و دولت اندر موی میلا شود و نه
 منها اوقات او کانت و کرامت او صفا صفا و کرامت
 از در کرمی بود فرایند مرا **و در راه حقیقت آورد و کرمه را**
 بر هیچ و نازشام و در خود سازی **خوش گفتش لا اله الا الله**
قال البیت علی السلام حکایتی فی نه نقاتی یا عیسی **مسیح**
 باید که نقیش و کرامت کامل محلی باشد یعنی قطب باشد و باید
 او باشد **طالع** و طالع زکند حضرت شیخ باج صفر بود و در کرامت
 معتقد و کامل کار مری آید کامل محلی باید **و ان الله اعلم**
 که در مسجد ایام در وی زمین با حرم اعضا که بانی مسجد کرده و مشغول
 در خدای تعالی **و الله اعلم** **و الله اعلم** **و الله اعلم**
 یکیش بی کاف مشغول و اعلاش پیش آید مساجد حج مسجد نبی
 حرم یکیش جسم باشد جای که در مسجد حرم مسجد با وحدانی
 را باشد با حرم و یاز کانی یکسند و سخن و نیا یکسند و در

خصوصت یکسند و در وی از او پیش گوید و در وی از او
 مسازید و جای پیش می آید و خراط است و در وی یکسند
 نگاه داشت او از او آب و بین است و مسجد خالص است
 از حد و حدیث است که در میان در بین حاکم در حدیث آمده
 که رسول علیا اسلام بر جبرئیل علیه السلام با گفت سل علیک
 عرب البقاع البیلا علی بها قلبی **و جبرئیل علیه السلام**
 یا محمد **قال** **یا محمد** **یا محمد** **یا محمد** **یا محمد** **یا محمد**
 جبرئیل علیه السلام گفت که حق تعالی میفرماید که بدو ترس جامه بار
 در هر ترس جامه مسجد است **و در فقه العاقوی آورده است**
 که هر ترس که ترست که در تعقیب او از او مشغول باشد یعنی فرست
 و فرست و او را با حرم و در او و کرامت اعلی در وقت خواب
 با حرم علی و در این کار از کرامت بسیار بود و در کرامت
 صاحب وقت در وی مسافر در این کار و در آمد و کرامت
 شده و دیگر در مسجد و خا خا حرم از این مقدار ذکر است
و الله اعلم **و الله اعلم** **و الله اعلم** **و الله اعلم**

卷之四

[illegible]

کسی بیشتر از آن با پستی و برائی حکم نامه مصطفی شده مانا
دارد باشد چون او مخصوص بود بکلام احاطه و قیل است منه
طاعت بقی استی بر بسیاری که هر چند که طاعت کنی تنگتر از آنکه
از نعمتها بجای نتوانی آورد و **و الله اعلم** ای شکر معنیها تو خدا که
نعمت او **و الله اعلم** من سبب تو دینی قرار نموده ام که
حسب آن ترا شمار خواهم کرد که هر چه در حق زبان شود و هر چه
یک شکر تو از هزار نعمت ام کرد و قیل عطا شده که از بس عطا کرد
و بر غیر شمار میکنی که من چند چیز پس خودم **و الله اعلم**
و از برای هدایای ایجابی خود و بسبب مکرر عطا شده و عطا خواهد شد
و عطا نامه که مران با اجرای ایشان بدید و ترا ماری کنند
و الله اعلم و پس چون امید شود در صورت
یا مقلب پس از روزی باشد و شود از **یا مقلب**
یا مقلب هرگاه از آن ناکو و ناکان نه آسان باشد آنچه در زمین است
خلق و شود باشد و هرگاه از آن و شود از رسول گفت عیسی
علیه السلام بگویند دل چشمن باشد شمار که مراصل مورد در دانا

۱۰۱

و کرد و پستی و آلوده و کمرش ساد و آفران کی شود که در
در دیک گفته یار و مور به حکم حکمت بگویند جنبنا الله و الله اعلم
و علی سر و کفنا یکی از کبریا امانت میگرد و در نماز باده و این
سوره و هر چه از این است رسید که فاد انقرضیه المناجید
نموده زد و بچشنا و دعایان بقی تسلیم کرده انقذ و مدد انقذ
صوره در **و الله اعلم** و **و الله اعلم** که در امرای محمد اکبر که از
در و اشیا یعنی او را مال فرزند خود با من فرمید و میاد
و من کس شکر کیا خود در آفریدن و میاد حال من انقذ
و انقذ **و الله اعلم** و **و الله اعلم** و کرد امیدم و بر مال
و زاده و شونده با در کالی و کشا و روزی و کلاشته ان در
که صفتان و حد برادر درم و در **و الله اعلم**
و درم سیران جعفر منی و بودی و در که کردی و بی غایت شد
یکید قول سیراه میرداشت و بولی دیگر و و بولی صفت
و در بیت در حق نمیدین خبر و بود لکن علیه بعد از آن مال
که منی گرفت تا آخر صفت شده و آن و که در آن بخوردی و

۱۰۲

و بر آتش کشیدند و در دهنه **حضرت زکریا** و کبرا
 بنده ای بسیار کردیم و گفت و خوار بر روی بسیار کردی
طریق **زکریا** را در طبع چنانکه که فرموده کنیم **حقا** چنانست که
 مان بر آید و که کنیم بگویم **و بر آتش کشیدند**
 که این کار بود و در ولایت **مرج** ما را و معجزات معصیتی را کردی
 کشش شدید نصیب تو آیت که انکار اهل حق میکنند و اولیا
 حق آتانی و دشمنی ازی که بفرمانی ملک شوی **پس** **پس**
 ناشیست و در چوبیستی بر نزع و بر حسد بر کیستی
 آدم شیوان تو بازی میکنی با ملک تو بازی میکنی
 قال **الشی** علی علیه السلام عرب الغیة علی سبیل الله من عادی
 و لیا عفا و فند و الحرب عذاب این دشمن دوست را میان
 کرد و گفت و سانش که هر که خداوند عالم بگوید و سوار بر او
 در و دروغ یعنی لغزشش آید که آتش بر آید جفا و سالیان
 بر آید بر سر آن برسد باز و دشمنان بر بخیر با برینند
 و در آنجا بیند از دشمن میان چنان عذاب باشد و بر آید

اندوخته من ای که الصلوة و کعبه است و آتش سبب بر تو است
 این بود که جان خود را فدای خود کردیم **حق** منزل الکتاب من الله العزیز
 عاف الدین معصیتی علیه السلام و مسجد حرام و در آنجا رفتی
 نشسته بودی این سوره را بر ایشان خواند و لید معسیره
 بود که شش داشت باز و دیگر با خداوند لید رفت و در حق
 کاروانی که گفت و از من را خداوند حسد می شنید ام که نمی توانی
 نیست و بر این نیست و آنرا خلاصی و طراوی و حرم که
 که هیچ نمی تواند بدیم و این چراست که هر روز فرموده و خواند
 کاروانی گفتند و لید میل کرد و بر من محمد و چون در میان
 همه که سلمان شود که در کجاست العزیز است یعنی مقبول
 ایشانست ابو جهل یعنی نزدیکی لید وقت و گفت تو بر مقام
 و بر بکر میل کردی و بر آنست آمد و در پیش کاروان آمده
 گفت که عده و بود آنست و شاد و کاهن نیست و در وقت
 از وی کوی نرسیت زیرا که این چرا از وی ندیدیم که
 که وی حادوست که در آن زمان ما را مقدر و میرا از پدر

اللهم

نفعه باده منها اکثر جمع الکبری ما فی شفا الا که در قبل برستی که این
 یکی و طایفه و بود که گفت قد بر اللبث و درانی جالبی که رساننده است
 در او صیان و قبل و کرد اندیم به جسم کردن ترا از سقوطه
 یعنی بهم و خنده و مرا میانه در حال و نغمه و معقول و معنی
 معنی الایجاد و همما **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا**
در شفا **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا**
 به طاعت و بایستیس و در این شفا معصیت یعنی هر کس که
 شد بد باشد معقول معنی شفا و فلیوم و من شفا و فلیوم
 معنی شفا و در این شفا **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا**
 برزی که در او باشد و در و فوج با بجه کرده است و در دنیا که در او
 دست راست یعنی بهشتیان که حق تعالی گناه ایشان را بیاید
 بگرد و فصل خود و ایشان را در و فوج عا و دیگر کرده و قبل
 اطفال و معلمان که ایشان گناه را از اندلس در و فوج و
 گفتند و در حدیث آمده که طفل را گویند و در بهشت در ای کوی
 و طی می در آیم تا در و در من نمی در آید و اما اطفال که

و اما اطفال که در آن ایشان عا و مان اهل بهشت باشند
 و قبل و در اصحاب یعنی علماء و ائمه و قبل اصحاب
 کسانی که استخوان بر علی خود کنند بلکه اعتماد و فصل
 کنند و در این بر محمد علیه گفته با فضلیا نیم با حق
 معنی فصل و قبل و قول کرده است و این بیت بسیار
 آنکه در و در و معنی و لایط او را در جاید است
 در و قبل هم المثلک معنی الوجدان
 استخوان و فصل الایمته است و در همین الایمته
 معنی معقول فلیوم غیر الموت و المذکر کالجی و اما
 اسم بهی الریح که شیتة معنی الشم که قبل فصل
 کسبت و همین **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا**
 و حال من اصحاب الصلح و من غیر شفا **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا**
 می برسد اصحاب یعنی را و گناه کاران که در بهشت
 در و فوج **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا** **در شفا**
 این سوال را برای تو می باشد یعنی هر نفسی که

استخوان

[illegible]

تقاضای مقدر روایت کرد که در وقت مراد از اوصیایه بحسب اهلان
موسسه است و این اهلان گناه کاران را بر سرند که چه آورده و شما
را در دفع اشغال این چهار جواب گویند که ما را نمیکند
و ما را هم بقیه آن می و اویم و در باطلها شروع نمیکردیم
گویند ما نیز از خود را نمیکردیم و در ذمیه است انکار نمیکردیم
پس اهلان و اوصیایان خبر گرفت و جل ملایک
در میان من و خدا و این و در میان و اوصیایان
و در جو است شفاعت کنندگان بجا می رسد و در میان
و اهلان و اوصیایان نمیکند که ای گناه کاران از شفاعت کنند
مگر چهار گروه را میانه رونی گویند و اهلان و در فرج و اهلان
در ذمیه است و اینها که در این است که شفاعت درجه است
چون حضرت زکریا لطیف ترین کرم از اهلان که در این است
خبر کرد ایشان متولی مکرر و مکرر بطریق مستبعد گفت
جل ملایک و اینها که در این است و در این است و در این است
که در متولی کردن و خط و قرآن و صحبت کردن بر در مقام

بانی اگر یکده عملی اخلص کرده است طایفه را به از خدا به و گرد
 فرشته را و دیدم که دست او را بر روی گرد گشت ما و چون من
 نیاستیم که وی دست عملی اخلص کرده باشد همچون
 و همه اعضا را نیز از پایش رسید بر روی گرد و گفت و دست
 یعنی چشتم که گویا به اخلص گفته است که تا در او را در و جدا
 شد بگوید ملک و دالحد و حو علی کل شیء قدر بر زمان
 که در بر اینست برید و این قصه در نو و در شیخ تحقیق بود
 محلیه حکیم بر روی در کمر آید علیه مذکور است و
احسان چون بداند یقین که این مردی حدیث
 در مال و دین و فرزندان و هستان **و احسان**
ایضا **و احسان** چون چیده شود حقایق با باقی
 در کفن قسبل نجفی به نجفی میوز و قسبل روح و میان
 آستر می شود و عرب نجفی اسان گوید برورد و کار تو
 رن نه الله **و احسان** در حق و احوال شیخ خلق را بخوان
قضا **و احسان** **و احسان** **و احسان** **و احسان**
 خدی

[illegible]

برای مسکن این کوه آمد و چنانکه در کتاب ذکر است که
آن کجا عقیق گشت مسکنی که در مسکنان اولی و در زمان
دورین تقدیرها بسیار کرده آن را در میان نیست چنانچه
آنرا فی سبیل خیر مومن است که جهت ایلین معینی دارد
و صاحب او را از اتباع او را شایسته و صالح و فعال الهی است
چون در سبیل کل مومن است **نکته** فیو الی و در او از او انعام را و او را
ایشان را و سادات صحیح الب را دوست دارد و **نکته** است
اشارات علم المراء کان کما و اندر کما و اندر کما و
برای آسودن بر جان و **نکته** دوم و در هر روزی که
آن خلیفه را و کان مقبلش را و او اندر منظر جان و درین
کردن بعد از آنکه یار ازیند بی مزاج آب و گل شل و
شایع کل هر جا که رود هم کل است **نکته** مل هر چند بود هم مل است
که روشن میرسد و نشید بر عین هر چند است و چیزی که
و بقول معانی را آید ازین انصاف آید که دو یک در میان
و ادیسکین و هم دایره را و صفت و کوه را و نیکان است

سکونت جن جان و **نکته** ششم است که در میان
و خود را فی سبیل خیر برای دوستی خدا تعالی و خود را
طعام و حاجت برای کوه را و او هم و بسیار را و **نکته** است
و **نکته** ششم است که در میان
شماره و نیکو از برای رساندن انعامی که از کوه را و
و انعام است **نکته** و **نکته** ششم است که در میان
بر سبیل خیر برای خود و برای کوه را و در هر روز که
بر کس و صفت و شمار باشد از کوه را و کاه را و **نکته** است
نکته ششم است که در میان
کار را نیکو نکات و داشت اشارت از حق تعالی از برای آنکه در
و او شایسته از کوه را و بسیار شایسته و طعام و **نکته** است
روزی و عیش و اندر در سبیل خیر و اندر از او انعام نکات
التقدیر چیست و میسکین است **نکته** و او را و او را و
انعام معنی است قبل است بقول یعنی سبیل کاه و
و است ایشان را و موجود و او را و در وقت است

[illegible]

در این عالم از این غفلت و غیور المستتر می شکند یعنی مستند
 در آن نیست و قاضی نماید و در هر روز یعنی کرد و کرد و کرد و کرد
 در دنیا کرد و آنست که در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا
 طاعت و آنکه کرد و کرد و کرد و کرد و کرد و کرد و کرد و کرد
 چون کاروان در شمع وجود می باشد در دستان و در دستان
 در دنیا و کرد و کرد و کرد و کرد و کرد و کرد و کرد و کرد
 حبس کرد و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا
 حق سلطان و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا
 بهشتی و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق و طلاق
 ای قرب نعمتی از دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا
 میوه و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا
 در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا
 محاسب گفت زمین است از دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا
 در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا
 در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا

ایمانش دهند و همیشه جاودان و **سپید** **سپید**
و کافران است که از آنرا آموخته اند شکست در دکان یعنی کوفه
کافران کجای و آنرا دید و در قیامت و در دکان میان مسلمانان
ایشان انوار آینه نشان بماند و آنرا و آنرا انوار است
او حال او عالی علم **سپید** **سپید** **سپید** **سپید**
سپید و بحیرت بماند و در مسکن و در دکان و در دکان
مشعل شعله علی الحان قیل حرکت و در دکان و در دکان
کافران و کافران و کافران و کافران و کافران و کافران
سپید **سپید** **سپید** **سپید** **سپید** **سپید** **سپید** **سپید**
در دکان و در دکان و در دکان و در دکان و در دکان و در دکان
پراکنده و کوفی **سپید** **سپید** **سپید** **سپید** **سپید** **سپید** **سپید** **سپید**
کند و در دکان و در دکان و در دکان و در دکان و در دکان و در دکان
حرکت و در دکان و در دکان و در دکان و در دکان و در دکان و در دکان
و در دکان و در دکان و در دکان و در دکان و در دکان و در دکان
و در دکان و در دکان و در دکان و در دکان و در دکان و در دکان

برسانند و علماء و اعیان ایشان بشناسند و آن برسانند و آن
بجای برسانند تا عذر باشد یعنی تحت سید که در ایشان
تا ملوک بگویند که نشاندیم و در انبیا و در انبیا و در انبیا
از روز قیامت بفرمود و بحیرت و در دکان و در دکان
در دکان و در دکان و در دکان و در دکان و در دکان و در دکان
میشود و تمام از انبیا و در دکان و در دکان و در دکان
و در دکان و در دکان و در دکان و در دکان و در دکان و در دکان
و در دکان و در دکان و در دکان و در دکان و در دکان و در دکان
و در دکان و در دکان و در دکان و در دکان و در دکان و در دکان
و در دکان و در دکان و در دکان و در دکان و در دکان و در دکان
و در دکان و در دکان و در دکان و در دکان و در دکان و در دکان

تقیف را گفت باز کردید اینان گفتند که ایمان آوریم و میکنیم
 تا فرستیدیم ما را تا آنکه بگویم که در حق و صحت و کسایت
 گویند که پیش کیست بیاید رای سیر و ساجد را در حق
 کردن و بنوا بیاورد این را پس یعنی به قدر این در حق
 خواب بود که چون گفتند که از ساق موسان سجد و توانست
 کرد و کاران نیست بیا که در سوز و بول و لعن که شد
باب هجدهم پس بگذاشتیم **فصل** در قرآن
 میگوید که چون آیت بیات قرآن ایمان بیاورد و بگویم که
 مواجعه آورده یعنی مواجعه آورده و هیچ بخنی و اند
 و عظم عالتا من عاتم مرا شکم در بگویم حیدر
 مرا شکم حشت جنت که در اوم و نطش و در کم
 درشت من از خوف سحر و معنی بستم سلامت در کم
 را که این بر او بود خط بن عایشی که عشق و طغیانه
 قوت مدد من پیشش بر زد و توت و توت بید و بام
 طغیانه را دوست طغیانه عاشق خود و داد دوست

گفت و عجب بود و چون آمدن سوره فاشه در سر رکعت غایب
 باشد که وایا بید و بید که طالب و معالی باشد و راه عاشقان
 بود و ایشان باشد تا طلب گوهر کافی کافی تا زنده
 بودی و مسلطی مانی فی انجو حدت مطلق بکشد
 هر چند که در جنت آتی نیست اعلی را در عاشقان جان
 و حال بود که در این و امین معول که این را در قوت میت
 بود و مصطفی و شش و شش
 یعنی این بود و تو را مدد می بخش
 ایضا طبع

فصل در حدیث
 آمده است یعنی از سوال می کنند و می پرسند
 که بگویند که ای که سوال را بگویند که رسیدن به تفسیر کرد و گفت
 حل صلا و ای که رسیدن به تفسیر کرد و گفت
 ایشان در وی است و استقامت میکند که شکاف
 کردن که بگویند و آمده شد که در این مومنان می گویند که

عناست و خواه بود جو که حق تعالی چسبید که او دست و
بزرگ است و چو که خستند عذای از کاست و کاه و آن
گویند که خواب بود و بعضی میگویند که این چسبید بزرگ و بعضی
عنه السلام که تو همان میگویند حق است و کاه و آن میگویند که حق
ست و بعضی میگویند که این چسبید بزرگ و کاه است که بعضی میگویند
که حق است و بعضی میگویند که کاه و آن میگویند که حق است پس
نگاه کن که این دو معنی که از کاه و آن که میگویند و معنی که
در دیوان معنای داشت می گویند و معنی که در دیوان
در ادبی پس می گویند و یا بزرگ و آنکه میگویند و معنی که
من میگویم و میگویم که کاه است و آن که میگویند و معنی که
که بر حق من ندان شود و بر موی میگویند که کاه است و معنی که
میگویند و معنی که کاه و آن که میگویند و معنی که کاه است و
که و گفتند معنی که کاه است و معنی که کاه است و معنی که
از این کاه و آن که این چسبید بزرگ است و کاه است و معنی که
بهر نه و در کاه و آن که میگویند و معنی که کاه است و معنی که

سبب چسبید و در این کاه و آن که میگویند و معنی که کاه است و معنی که
بود است و معنی که کاه است و معنی که کاه است و معنی که
بعضی میگویند که این کاه و آن که میگویند و معنی که کاه است و معنی که
نگاه کن که این دو معنی که از کاه و آن که میگویند و معنی که
در دیوان معنای داشت می گویند و معنی که در دیوان
در ادبی پس می گویند و یا بزرگ و آنکه میگویند و معنی که
من میگویم و میگویم که کاه است و آن که میگویند و معنی که
که بر حق من ندان شود و بر موی میگویند که کاه است و معنی که
میگویند و معنی که کاه و آن که میگویند و معنی که کاه است و
که و گفتند معنی که کاه است و معنی که کاه است و معنی که
از این کاه و آن که این چسبید بزرگ است و کاه است و معنی که
بهر نه و در کاه و آن که میگویند و معنی که کاه است و معنی که

[illegible][illegible]

بعضی بصورت ساد است چهارده باشد و بعضی بصورت آفتاب
 و بعضی بصورت ستارگان **نسخه اول** و بعضی بصورت ماه
 کشیده شده است پس باشند در بعضی آسمانها باران
 شود و در بعضی دره کرد و آسمانها پدید آید و بعضی
 در آبی جان و خوشگمان فرو آید امام عاصم و محمد و کمال
 قوت تخفیف خوانده و باقی تحت تشدید خوانده اند
نسخه دوم و در آن خوانده شود که چهارده اند
 در بعضی پس بخون جانش آید شوند یعنی فسیل شوند
 آن در نیم روز عاید و در میان باشد و هیچ چیز نباشد
 و بعضی شود و معقوت و در پنج چیز است **نسخه سوم** که است
 در بعضی که باشند و در پنج که است و بعضی که است و در پنج
 که است و در پنج که است و در پنج که است و در پنج که است
 بعضی که است و در پنج که است و در پنج که است و در پنج که است
 سال دارد است از موی و دیگر و از ششیر نیز مراد
 بر آن خوانده مراد سال حواره باشد و مراد سال مراد

نیز در آبی که در کمان و در آن و در آن بر موشان خدای مرگ
 و بعضی در موی که در آن و در آن بر موشان خدای مرگ
 سال یک که یک در آن و در آن و کمال خوانده شد که شش
 در دو روز است و در موی که در آن و در آن بر موشان خدای مرگ
 فعل کرده شده و در موی که در آن و در آن بر موشان خدای مرگ
 است و در موی که در آن و در آن بر موشان خدای مرگ
 با بود و بعضی که در موی که در آن و در آن بر موشان خدای مرگ
 در بعضی که باشد و در موی که در آن و در آن بر موشان خدای مرگ
 و در موی که باشد و در موی که در آن و در آن بر موشان خدای مرگ
نسخه چهارم که در موی که در آن و در آن بر موشان خدای مرگ
 که در موی که باشد و در موی که در آن و در آن بر موشان خدای مرگ
 در موی که باشد و در موی که در آن و در آن بر موشان خدای مرگ
نسخه پنجم که در موی که در آن و در آن بر موشان خدای مرگ
 در موی که باشد و در موی که در آن و در آن بر موشان خدای مرگ
 در موی که باشد و در موی که در آن و در آن بر موشان خدای مرگ
 در موی که باشد و در موی که در آن و در آن بر موشان خدای مرگ
 در موی که باشد و در موی که در آن و در آن بر موشان خدای مرگ

مریدان
 و بعضی

عذاب و عذاب دنیا شد شانی البر و حتی و قبل عذاب **عذاب**
و عذاب و یکی آب گرم و دریم آب و درختان بخورند و ساقی
المطعم آب گرم العنای خون و دریم و درختان بخورند و ساقی
عذاب این عذابها که با او گرم باشد خراش آید
که در آبی و ایشان و سیج گرداری در تر آید گشت و سیج
عذاب بی سخت تر از عذاب و در هیچ نیست و آن درختان
که راست و میشت بهترین جای است عذاب علی العذاب
چرا و عذاب او عذابا عذابا عذابا که در گردن آید
در دنیا و گفت چهل ساله **عذاب** که در دنیا و عذاب
که این و درختان بود و در دنیا که می رسیدند عذاب
و عذاب عذاب را عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب
عذاب که در دنیا و در دنیا که در دنیا و در دنیا
و عذاب را در دنیا و در دنیا که در دنیا و در دنیا
عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب
عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب

عذاب و عذاب دنیا شد شانی البر و حتی و قبل عذاب **عذاب**
و عذاب و یکی آب گرم و دریم آب و درختان بخورند و ساقی
المطعم آب گرم العنای خون و دریم و درختان بخورند و ساقی
عذاب این عذابها که با او گرم باشد خراش آید
که در آبی و ایشان و سیج گرداری در تر آید گشت و سیج
عذاب بی سخت تر از عذاب و در هیچ نیست و آن درختان
که راست و میشت بهترین جای است عذاب علی العذاب
چرا و عذاب او عذابا عذابا عذابا که در گردن آید
در دنیا و گفت چهل ساله **عذاب** که در دنیا و عذاب
که این و درختان بود و در دنیا که می رسیدند عذاب
و عذاب عذاب را عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب
عذاب که در دنیا و در دنیا که در دنیا و در دنیا
و عذاب را در دنیا و در دنیا که در دنیا و در دنیا
عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب
عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب عذاب

میباشد ایمان کمترین صحبت به کرد یکی ترا بگوید
آفتاب است درین غلبه ای ما نورگاه ابراهیم بگوید
السلام علیکم وعلیٰ آله و سلم ورحمة الله وبرکاته
واینها را آنچه میان سر و صورت عبادی هر راست است
بگوید خوانند خلق بوی سخن گفتن از برای شفاعت کرد
که اهلان اول الهاد و رب السموات و الارض بفرمانند و بگویند
از حق بگویم که این **عزیز** خوانند که سخن گفتن
محضر عبادی بقی در روزی که بسجده روح و رشتگان
روزه بگویند لا اله الا الله محمد رسول الله یعنی در آن
روز که سخن گویند خلائق **عزیز** که گشتی
عبادی بقی برادر و پیوسته و چه دانند که میر سخن گویند
و این و گفته باشد عباد بیتی لا اله الا الله محمد رسول الله
یعنی در روز قیامت شفاعت مومن بر مومن را و مومن
شفاعت حق است بر مومن را و اولاد و اولاد و اولاد
و هر که را عبادی بیتی خواند روح بگوید ان جبریل اسلم

قبل از شسته است از هر رشتگان بر رکن است که بوی
مست باشد و هر رشتگان بگوید بعد از شستن هیچ برادر
و در هر جا شد و هر آن بگوید **عزیز** این دوست
بگوید و باشد شکایت **عزیز** پس بر هر که بود
بگوید و بگوید هر چه از آن است بیتی را که آورد و هر چه
آوردی بگوید در پیش رحمت حق تعالی **عزیز**
هر بیتی که از میان خودم شمارا بعبادی که از یکت آمدن
عزیز در روزی که بگوید بیتی را که
است دوست او از یکی و بیتی **عزیز**
و بگوید که در آن روز که بیتی را که بگوید
و بگوید که بیتی را که بگوید در آن روز که بگوید
که در آن روز که بگوید در آن روز که بگوید
در دنیا که بگوید و در آن روز که بگوید
و در آن روز که بگوید در آن روز که بگوید
از عبادی که در آن روز که بگوید

ایلی توانای مافوق بدوای ایشان گرام ایشان کاف
و مسوس و کجاند و اند با و غنمای خوب ایشان خود و بیکار
بشد و در و روح کویند ایلی را بنی مشدیم و زمانه که هر دو
بیکم حق تعالی خاک شدند چون خاک شوند کارون آرد و بر نه
حال ایشان را که کونیدای کاکی خاک شدی و حیران ایشان آرد
ادی خلاص میستی چون بدو و نام میکی این دعا را
و در کتی القسم حق رقاب و رقاب آرد و این دعا را
مستاد و بیامر العین و المظلم و الفار و بر می کشد و هم از حق
و صیت و الد شریف و بر آید باین فقره این بود که این دعا را
سوره عم بخوانی و میل را و از این کار ایلی است و
از خواب او صیت یعنی بیدار آرد و در که کاکی حق تعالی بودی
آدم علی السلام را در نیای اعلم **سوره البقره**
و این کن من سجاده و تعالی و این سوره را پنج مرتبه بخوان
کرده است و هر آن را اخلاص است که در پنج مرتبه صیت
اصح انما علی این است که در پنج مرتبه و شش گانه است که کاکی

حق تعالی است و مشهور که در است و این قول مستند است
و انما زکات هر قادی زکات عرفا عرفا میبانی الی عروق و
عروق و لغوه ان اخذت بقدره التبع کشیدن و الوقوع
کوشش سختی یعنی بکوشش و مسکن که کشند عابهای کاکی
ببینی یعنی کشیدن سخت چون بکش کردن و کشیدن
در حقیقت و این بکشند شش و بر کار سخت و مشهور شود
کشیدن لغوه در من و کک **سوره البقره** و بکوشش
و شش گانه که بکشند عابهای هر عاب را با بانی و دردی
بر روی اند شد و التو بکوشش و شش گانه که بکشند
یعنی بکوشش و آوردن و نور و حیا **سوره البقره**
و بکوشش و شش گانه که بکشند در عابهای عابهای
بکشش کردن و آب و بقال و من و بکشش و بکشش
یعنی آب شیر و در و در و در و در و در و در و در و در
کاکی بکشش فی سوره **سوره البقره** و بکشش و بکشش
و بکشش و بکشش و بکشش و بکشش و بکشش و بکشش

[illegible]

آفرینی و از کفر و کجی و دور باشی **و از کفر و کجی** پس بود
 موسی علیه السلام و فرعون را نشانی بر مرکب یعنی بر پیشانی
 و بر پیشانی بود که دست خود را موسی علیه السلام در آید
 خود می رسد و چون آفتاب روشن میشد و در میان نور می بود
 و در میان کبر بود و در بهر آنکه میخورد و فرعون شوا می شد
 سیورت و پیشانی آوردن و بصورت عصا آوردن
 پس در دفع کوفی داشت و فرعون موسی علیه السلام
 و حاجتی شد پس برکت از قول کبر
 ایمان و کوشش کرد و در کفر و فساد و دشمنی موسی علیه السلام
 پس که در کفر و فرعون عباد و امرا و لشکر خود را و فرعون
 خود را پس خداوند استرا و آفرید و او را نشان
 پس گفت منم خدای من که شما را می دانم و منم خدای من
 بنام خداوند خود را و منم که شما را می دانم
 خدای منی را
 و در میان کبر و در آخرت و خوشی است

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

و کجاست شیخ خود خواهد بسیار از این دست اندر
خون حدت شیخ مراد و فرمود با طعام آوردند گشتند
صیفت را که طعام بخوراد این حدت را خواهر
العبد آخرو معنی و بر آن تر بر کردند و گشتند که
که او ایم خود را و نیست یعنی از دوزخ که بهائی نعم
و گشتند خود و باره می آید آینه که در چشمه کند و
و بگویند که در چشمه و مندر چشمه را عمر و نیست
در بین دوزخ که با یکی چشمه به آب و چشمه را و کوی
بردی بخار و می گویند و کوی و در چشمه و می گویند
شد ازین ارشاد و نعم شد که در جاده و بسط بر می آید
و میگویند که جاده و نافه و ازین شیخ مان نیست و باید که
از روی موی ملاطفت بهوار و کرده می شود العالی انسانی
و بر روی کف دست که از چمن شیخ یافت و خود حکایت میکند
بر جاده می گویند جداران استغفار بکنند حدت خلیفه
علی و الدین العقیق را و هم آید این فقیه را و فرمود که بعد

مراد از حدت شیخ مراد و فرمود با طعام آوردند گشتند
صیفت را که طعام بخوراد این حدت را خواهر
العبد آخرو معنی و بر آن تر بر کردند و گشتند که
که او ایم خود را و نیست یعنی از دوزخ که بهائی نعم
و گشتند خود و باره می آید آینه که در چشمه کند و
و بگویند که در چشمه و مندر چشمه را عمر و نیست
در بین دوزخ که با یکی چشمه به آب و چشمه را و کوی
بردی بخار و می گویند و کوی و در چشمه و می گویند
شد ازین ارشاد و نعم شد که در جاده و بسط بر می آید
و میگویند که جاده و نافه و ازین شیخ مان نیست و باید که
از روی موی ملاطفت بهوار و کرده می شود العالی انسانی
و بر روی کف دست که از چمن شیخ یافت و خود حکایت میکند
بر جاده می گویند جداران استغفار بکنند حدت خلیفه
علی و الدین العقیق را و هم آید این فقیه را و فرمود که بعد

[illegible]

میلان رسول علی السلام و کلام تران که کشید و داخل السبا
 گردید و درین چشمه اور نقضاتی پیدا شد و ادعای
 بر داشت و درین حال آنکه اندر رسول علیه السلام داشت
 که او بعد از آن فانی بود و در حقیقت بسیار رفت و ویران شد
 و بعد خواست و گفت تا درو با منی فقط تو بر من باشد
 و در بازی که او را و در حقیت مر حبا الی عاقبتی
 یعنی عاشق بود و گویی عتاب کرده من او بر روی خدای من
 هیچ حاجت و آری که درو کنه و در برایت شرف اهل اسلام
 و کمال و حیوان و طایمان علم ظاهری و باطنی فهم میشود و
 و این است که بر در آن صاحب کرم کنی و ایمان تو بر روی
 و این فقره و لطیف خوش نفس سبزی تعلیم شان
 و این صفت او سابقی از فقر قلب نواز بسین بر در کمال
 عالم بود که بر در ویر و حجت شان حد مکرر بود و کمال
 و این تو را از این محمد کرمی یا بود که و این
 و این یا که نرسد با نجه از تو ستود و عمل کند

مردود و اگر چه **در** غیبت که نو گوید ای محمد کس مثل
 آنکه گوید **در** جریستی که آنی نهایی قرآن را این سوره
 بدایت مرصع را **در** پس هر که خواند
 غیر از او و گویند آن چند گیسو بقرآن ایمان آورده و عمل کند
 با دولت سعادت و پادشاه و هر که کند زبان کار باشد و در سر
 قرآن حسنه کرد و گفت **در** این قرآن را و در هر
 روزی که در اینده شده است **در** لبه که در اینده شده است
 یعنی در لوح محمد ذامت در آسمان مستقیم با و آسمان عظیم
 در عین العز و عین العسرة خواند است در آسمان
در زبانی که در اینده شده است در آسمان فصیح در
در یعنی در دست نویسنده که است که در این
 که اند حق تعالی را **در** نیکو کارانند یعنی فرشتگان که
 هزاره نوشته اند از لوح محفوظ و قبل صحابه رسول علیه
 الصلوٰه و التحیة که هزاره نوشته اند و هر که خواند و عمل کرد
 و گفت در اینده و حال رسول در جنت و در جنت و در جنت

والتقرآن مع كرامهم سورة يعني من كرامهم ما مرشد القرآن على قرآن
يا بشد يا كرام برده يا بشد ورتبه یعنی بهر شان مقرب با
سید الشهدا است کرده شد آن با او بی محافل
صدا که در راه را بخندای سالی و او صد کافر اندو اقبال ام
راه انبی انسان حبه سیرای طیب است و عقد صبور است
و او رسول علیه السلام بود و سیرای وقت آمد پیش رسول
علیه السلام و دختر رسول علی بن علی و سلم و طلاق داده و
و آنرا و بی رسول علیه السلام انداخت و گفت او کافر است
و میباید و آنحضرت را موی و رسول علیه السلام و عاقره
گفت که اللهم صل علی کلک ایامی ای ارفدا یا
نکار بر روی بیکی از شان خود را از آن مغرور چون ناخبر
یاده کرد و خود را و آن خیار بود که در پانی رسید چون
شد او طلب گفت بی ترحم که دای محمد بر پیر من کار کند
محمد کار و آن یکجا جمع شد و او در میان خود خواند
سوره آمد و بگوشت گوشت که یاده یاده کرد و آنرا

و ماه را بر خاک گردیدی از بس که او را ماه و عارضه
 و آنکسی که فرزندان را بعد از چهار ماه از شکم می انداختند
 ایشان بر ندیدند و در خون حق می کشیدند و زنده را می
 می ریختند و ایشان که از خدای تعالی نمی ترسیدند
 و خون ماهیای که در اندک کار با زکوه شود و می
 نامد بر کسی که دست وی بر می داشتند **و**
 آنهارا پاره پاره کرده و در آتش بر داشتند و
 مانند **و** خون و وزج را می ریختند و
 خدای تعالی **و** چون پشت را می زدند
 کرده و شود موشان **و** در اندک
 آنکه حاضر کرده است در هیأت خواب او
 است یعنی سر بر کاکه این دوازده ضرب یا شش
 و شش در آخرت بر اندک کسی که در آخرت از نیکی
 و سبزی آن بی مرید در نیکی حزن خود که چاره ناپا
 کرده ام و بر بدی اندوخته که چاره بسیار اندک

در این حشرت دوازده صبح غایب بود **و** نواموز حشرت
 حشمت شمار که در این ایام ندامت بکار بگرد
 وی و اگر زمان برسی که در آن ایام نیست
 چون در عاقبت راسته اند کاروان کنند که این سخن
 نبالی نیست و محمد دروغ میگوید و خوشی و غم
 و گشت این سخن سخن من است که جبرئیل علیه السلام
 علیه السلام **و** نجاست که کاروان میگویند
 و میگویند **و** است زکات از پس خود یعنی از کرد و جمع
 غاص است الحویر از پس ریش **و** دوزخ کان
 جمع عاید است **و** نهان شود کان جمع کان
 و آن پنج است که از مشرق می آید و میرود در محل
 مشرق و مریخ و عطارد و زهره و قمر است
 که بپایند و در میان شوند بسیار عذاب
 و بحرمت شب چون که از یک **و** و بحرمت
 و چون ده شش شود بحرمت این خبر را که

خبری که شود و لفظ عدت است از لغت و اعالی الله
فاتح و ارجعش من بعد الله لا تنقص من اودع شیء الا
دفع را عالی الله فاتح و مثل او را از من هیچ ادا
لا تنقص من اودع شیء
ای آوی مر و گفت ترا و دیگر کرد از برای فراموش کردن
من سیم و نهانی **سکون** کا دست ترا و یکبار دیگر کرد
عادت او را چنانکه پیشی ولی فراموشی کرد و چنانکه پیشی او
گفت و خود را با هر که از فطرت من بجهت مولا که پیشی او را
به فرقت ترا که بر روی از غذای اعلی موانعت و لای خیر
و محبت با و پیشی و محبت از دست او پیشی اصبح و مع
فان لم یطیعوا فاصبح من بعضی مع امری محض است محبت
بنیادی دارد و اگر نتواند یکسری دارد که او به محبت می دارد
مسند آیم و آب بگویم در و صانعیم از او
و هیچ دردی را بر من نوازد و در کتب و در و سزا و سزا
بود و صانع اعلی از فطرت من است حضرت او عادت شد

اینها و شنوای خطاب شود که ما بر تو بودیم و ما تو بودیم و
 بفرما چه اشغول بودی **ب** ای دل مشاق بدام تو صید
 ما به مشغول تو با هم روید ادم متعلق گفت دلی که کرد اول
 عفو تو ای کتب که در آن اولی که هر کس معاف گفت که
 در دلی که در کینه سینه که برای یقینی همیشه بر من و از
 امیر المومنین خطی در حق است و در آن است که ای
 سلام خود را آرد از آن در دنیا و آخرت و از آن می شنید و تو
 می گفت ادوی بر سید که که بر تو با یقین که می شنید
 است که بر من عفو که که می شنید که که می شنید که که می شنید
 بر من عفو که که می شنید که که می شنید که که می شنید
 و چون بر رفت ای می **ب** ستم امید و او می شنید و او دلی که
 این نصیر این را می شنید و او دلی که می شنید و او دلی که
 در دلی که می شنید و او دلی که می شنید و او دلی که
 طاقت دادم **ب** می شنید و او دلی که می شنید و او دلی که
 از معانی که که می شنید و او دلی که می شنید و او دلی که

اندامهای ترا و حلت اندام درشت و او را **دست** میگویند
 که اینست یعنی مشت دل دراج اگر بد خراش می برد و طبع را
 کرد و قیاس بر او کرد و قیاس است یا اگر دست **دست**
 را که اندام که میگویند **دست** است بر تم فساد بیعی
 و فساد بر بر تم نشانه از کتب و هم نشانه فساد بیعی آن حد می تواند
 راست کرد و در دست از یکی شکم در او جدا است و چشمه بیعی در
 درون و در آن که علم از آن می رسد و از آن برین ظاهر است
 پس دست او که در دست گنیمت بر کوی **دست** است
 که شما می کنید **دست** است و در قیاس است و در قیاس است
 و اندام درون دست و در دست میگویند و کانی بیعی
 می برد که شمار حساب که او در دست و در دست کانی بیعی
 نباشد و او شمارا مل فیتیم **دست** و در دست کانی بیعی
دست است و از آن بیعی در دست کانی بیعی
 و میگویند که **دست** است و در دست کانی بیعی
 و در دست **دست** است و در دست کانی بیعی

ششم

و بیعی و در دست کانی بیعی است که اینست و اندام که باید در دست
 که است که در دست کانی بیعی است که اینست و اندام که باید در دست
 میگویند و اگر بد خراش می برد و طبع را
 کرد و قیاس بر او کرد و قیاس است یا اگر دست **دست**
 را که اندام که میگویند **دست** است بر تم فساد بیعی
 و فساد بر بر تم نشانه از کتب و هم نشانه فساد بیعی آن حد می تواند
 راست کرد و در دست از یکی شکم در او جدا است و چشمه بیعی در
 درون و در آن که علم از آن می رسد و از آن برین ظاهر است
 پس دست او که در دست گنیمت بر کوی **دست** است
 که شما می کنید **دست** است و در قیاس است و در قیاس است
 و اندام درون دست و در دست میگویند و کانی بیعی
 می برد که شمار حساب که او در دست و در دست کانی بیعی
 نباشد و او شمارا مل فیتیم **دست** و در دست کانی بیعی
دست است و از آن بیعی در دست کانی بیعی
 و میگویند که **دست** است و در دست کانی بیعی
 و در دست **دست** است و در دست کانی بیعی

پس از این که در این کاران در اینده گامد و در دوزخ
 پس گشته شود **در این دوزخ است که**
 شاور و نیا و دوزخ کوی و آتشید و سخن چایمان که نام
 طاعت بود نه است و نه آتشید سر کای چای چسبیده
 آرد و دوزخ و عذاب و آنگاه چون حال عمار و عمار را بسیار
 حال را در موهبتان را بیان کرد و گفت که **در این دوزخ**
در این دوزخ که چایمان را در این دوزخ
 خشم و در این دوزخ و **در این دوزخ که**
 عیون چیست چایمان که در این دوزخ و گفت که **در این دوزخ**
در این دوزخ که عیون نام است و در این دوزخ و چایمان
 و در این دوزخ و عیون نام است و در این دوزخ و چایمان
 یکی است و در این دوزخ و در این دوزخ و چایمان
 الهی است و در این دوزخ و در این دوزخ و چایمان
 چون عیون نام است و در این دوزخ و چایمان
 الهی است و در این دوزخ و در این دوزخ و چایمان

پس از این که در این کاران در اینده گامد و در دوزخ
 پس گشته شود **در این دوزخ است که**
 شاور و نیا و دوزخ کوی و آتشید و سخن چایمان که نام
 طاعت بود نه است و نه آتشید سر کای چای چسبیده
 آرد و دوزخ و عذاب و آنگاه چون حال عمار و عمار را بسیار
 حال را در موهبتان را بیان کرد و گفت که **در این دوزخ**
در این دوزخ که چایمان را در این دوزخ
 خشم و در این دوزخ و **در این دوزخ که**
 عیون چیست چایمان که در این دوزخ و گفت که **در این دوزخ**
در این دوزخ که عیون نام است و در این دوزخ و چایمان
 و در این دوزخ و عیون نام است و در این دوزخ و چایمان
 یکی است و در این دوزخ و در این دوزخ و چایمان
 الهی است و در این دوزخ و در این دوزخ و چایمان
 چون عیون نام است و در این دوزخ و چایمان
 الهی است و در این دوزخ و در این دوزخ و چایمان

مهر خورشید از من میسر شود
بدرستی و در کمال کرمی

یعنی بخوبی این نعمت را طلب کنه از انشا پس وقت کرده
برستی یعنی عمل صالح کرده پیش کسیه و بکنده و بگذا
بدور باشد و در وقت شایسته و نیاست و بگذا
صدی برده و خون ناحق میکشد از برای دنیا و شایع
بروای نعمتهای بهشت جنت بکنند گردنک و صد بر یک
برکن و بکن دست او را بر سر ای دور بکنید از برای دنیا
و میسر از برای طاعت نمی آید و در کارهای دنیا عدد و این
میسر و بکن بکنید و از برای رعایای عدای تنالی و بکن
نمیسر و بکن و بکن و بکن و بکن و بکن و بکن و بکن
چشمه که نام آن نسیم **نسیم** است
که از آب شامه از روی بند کمان صفت یعنی برگزیده کمان
تنالی که در جبهه می شامه و از کمان دور می رود و بکن
این نسیم و گفت بعضی امر که نسیم مخصوص مفرات است و دیگر
مشتیان از آن درخت می افتند آن است آن را درخت نسیم
نسیم از بر خرش و در کوههای مشتیان فرو و آید و شیرین

نسیم

نوع بهشت بانی که در حوض تنالی که کافران صدی که در دنیا
بودن **نسیم** است
کافران می شوند و در دنیا محمود و بدس میسر و در جهنم
در دایان است **نسیم** است
که می شود در کمانی که کافران می آورده و افسوس میگردند
مومنان میگردند و در حوض و حمار و غیر آن بر تنالی
حجم می کنند که انهای مشتیان از هر کسین و بکن
نمیست که در دستان صالح احتیاج و کجای بسیار
وادی که با دشمنان است و در دستان صالح انداز
استان محسوس و مغانی **نسیم** است
مومنان بر کافران بکنیم و در بر و استارت کشته و افسوس
و بکن می کند بر مومنان **نسیم** است
و در کوه کافران با بکن و کافران و بکن و بکن
و در کوه شامه و کافران و بکن و بکن و بکن
مالع است که دارند و ازین جهت که بکن و بکن و بکن

از کجها و مردگان **و** عالمی شود در میان در روز
دی که ما هیچ چیز **و** است **و** است **و** است **و** است
هر حکم خدای تعالی **و** است **و** است **و** است **و** است
خدای تعالی **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است
که **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است
کرد **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است
و **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است
که **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است
چند **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است
الکلی **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است
مر **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است
و است **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است
بی **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است
و **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است
نما **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است

و است **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است
که **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است
او **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است
عدا **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است
که **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است
من **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است
برده **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است
نما **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است
که **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است
هر **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است
شوا **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است
سیر **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است
خود **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است
مجلس **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است
در **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است **و** است

الحمد لله قدامه در روز نشانی است و سلطان
 سلطان است از احاطه است و حق تعالی از برای مردم کردن و
 کافران قیامت بخواند بود سوگند با ذکر که احوال اطراف بسیار
 برادری خواهد که شد در همه حق تعالی چنان بود بحال آدمی و جاد
 برنده کردن او در روز قیامت پس گفت جل جلاله **و**
 خدا که کاران میکند که قیامت را بشکری شود **و**
 سوگند میجویم بحضرت شفیق یعنی آن سرخی که بعد از فرو شدن
 آفتاب پیدا شود و قبل مسیحا است که بعد از سرخی شود
 و این روشن تر است و قبل از روز قیامت است **و**
 و بحضرت شب و بحضرت آنجا او را کرده اند و **و**
 که در شب تمام کسب تمام کسب کرده اند **و**
 ماه جز که جمع شود نوروی تمام شود یعنی در این ماه
 بهم برآید و تمام شد **و** پس با خواسته شود و حق
 است که مرا بیدار نشینید تا مرا بیدار کنید **و**
 پس طای یعنی کردید و دنیای مجالی یعنی بعد از آنکه کی بحال

رسید و بعد از درون نزه شود و بعضی است قیامت ظاهر
 و صاب و کتاب چینه و عطراد و ریح را در درگاه او
 و مبارکی او را بدیند و بپوشید و را به طایفه قاف و در
 و عظیم و دیند و اگر که کسب یعنی با او شود و چنانکه فرمود
 کثیر و نوره و کسای است که کسب و اولی فراد یعنی چنین
 این فراد که بحضرت این همه که برای همه برای برسان این
 در بعضی یعنی در شب معراج و امام محمد بن باقر و محمد
 در معراج و کسب نیز که کرد است و معراج رسول
 و در کتب کلام نیز که کرد است و امام محمد که گفت که در شب
 معراج رسول علیه السلام است و حضرت نیز سال را به قطع
 کرد است و امام محمد بن باقر را در معراج گفته است که این
 ساحت بعد از آنکه مدته محال نیست خدا که بپای
 پس معلوم شده است که آقا بعد از جسم عظیم است که چون
 عدد و شش و نه و در مجرای کرده زمین است و درین معاد
 وقت که آیت برآورد و در وقت دو جان هم چند درود

خداوند عز و جل را که قطع کند در حدیث است که رسول خدا
 الصلوات و التحیات و غیره را بر سید که وقت شد گفت ملائمت
 و میل است بر حضرت امیر مومنان پس اگر بعد از آن الوحیت
 سرور عالم بنامه از او موداد مسافت راه در یک شب
 قطع کند محال باشد و پیش و آید و این ظاهر است که
 در هیچ ایستادگی و خروج می خفت از خواهر طینت و سجاده می
 علیه متعین است که در موعود بسیار کردی در هیچ ایستادگی
 نام شمس النهار ضعیف و نوری که صاحب و فوق و ثابت است
 علیه گفت از آنکه موعود و شمس مستند است و آید از برای آن
 و میکند اگر تو خود را بدانی که چندی و کینی سال از حرم
 بر تو شیده فانه **مقدم** که جمعی ای می خورد و لا یجوز خود
 برانی تو که حوری یا مجوز جان خود علیها ایست و این
 کی جانی من بگویم در روایت **اللهم شمسنا علی بعد نوح**
 و از وقت اول و اول و چون حضرت و اول لیل پانی که در حرم
 او میان دایس از آن سو گزیده و کرد و کا و آن که خود را

و این بنا کرد و در حدیث خلق علیه السلام است تمام بروم
 و این **مقدم** ایسج بود و است ایستادگی که در یک
 امانت می آید و وجود و بدین دلیل عظام معنات دوم معنی
 که در معنی ایستادگی که در بوده است ایستادگی که در امان
 بر آید موعود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
 و در بوده است و ایستادگی که در بوده است و ایستادگی
 و ایستادگی بر زمین می بیند معنی فانه بیکبار اند و ایستادگی
 شریعت می کند و ایستادگی که در بوده است و ایستادگی علیه السلام
 و اسلام از آن است و از نوح و ایستادگی که در بوده است
 ایستادگی که در آن میگویند که فایستادگی خود بود و ایستادگی
 و در نوح کوی میدارند و ایستادگی که در بوده است و ایستادگی
 و ایستادگی که در آن است و ایستادگی که در آن میگردند و در
 و ایستادگی که در آن میگردند و ایستادگی که در آن میگردند
 و ایستادگی که در آن میگردند و ایستادگی که در آن میگردند
 و ایستادگی که در آن میگردند و ایستادگی که در آن میگردند

بکلی

در پیش و در پشت در خطای و در سوره و در است که در
 بخوان بود و چند بود و آن موشان بر دین عیسی علیه السلام
 بودند و آن عالم نبود و از جمله بر دین گران رفت و متوجه
 را سوخت و از خطای را سوخت و بسیار که مردی او را
 محمد عیسی علیه السلام در خزان افتاد و در میان بود و
 و بسیار می از جهودان حرکت او مسلمان شده بودند
 عیسی علیه السلام در آنده و آن ملک نبود و از آن زمان
 حقیق عظیم کند بر پیش کرد حرکت از این ترسائی را
 و برادرش را عیسی و این پیش رسول بود عیسی علیه السلام
 حرکت در پیش را عیسی بودی ضروری تر سیدی که آنگاه بود
 دینی را آوردند و فرزند سیر حار و است و است از
 دین بر کرد و از برای فرزند سیر فرزند گفت ای مادر
 که این پیش نیست همه کل در جهان است بقول آن کسی
 در پیش را خشنود و از ده هزار کس و ده و بقول کسی
 هزار کس و ده بعد از آن است و مانده زاده حقیق چرون

و حسب

آمد و کرد و گاه و آن گرفت و محمد را سوخت و آن قصه را قاف
 عهد الصدق و آنی را محمد را عیسی علیه السلام و از ده است
 و در تفسیر را نیز که در است بطول بود اما مختصر ما مختصر
 مودت نیست که در در خطایان حرکت و از دین مسلمان
 و در کرد و از خطای خطایان نشود و از مسلمانان دور
 باشد و از عیسی و از ایشان را خدمت کند و توکل کن
 و عیسی کند که کسی که از قوم من باشد و متابعت سید المرسلین
 و عیسی کند که هر که باشد و هر که از عیسی عیسی
 عیسی که در عیسی علیه السلام مسلمان مسلمان
 مسلمان و در میان این سپه جوانان شیعیان شیعیان
 زنده ان عیسی را عیسی بود و یونان است که و از حرکت
 در اسلام و در دست نگهبانی شهاب مکتب خرمی خود
 از هر سرزمین دل که محمد و عیسی از دین دولت مسلمان
 و عیسی هر که از عیسی عیسی که و کفر و جهل آید
 که از هر دین من و عیسی و از عیسی مسلمان مسلمان

بانی

که در مدینه ای یافتند بقیه پست و سنان طاهران از در و دیوار
سنگران آید بخور و وحشی سحر و تنالی طالع را در ازایان
و گفت جل جلاله ای که در **سوره الفاتحه** **الحمد لله رب العالمین**
انگشایی که عذاب گردن در آن مومن را و از زنان مومنه را
و در خندق انداختند ایشان **فرم خدا** پس توبه نگرفته
و اگر گشتند که با او گشتند **فرم خدا** پس ایشان را راست
و عذاب و در **سوره الفاتحه** **الحمد لله رب العالمین** و در آن کلام
بود عذاب آتش سوزانی و در دنیا هم از آن خندق نشانی
آمد ایشانرا سوخت آنکه خلق بر اند که آتش بر آن
خدی استقامی سوخت و وحشی سحر و تنالی صفت مومنان
سیان کرد و گفت جل جلاله ای که در **سوره الفاتحه** **الحمد لله رب العالمین**
فرم خدا پس توبه نگرفته و در آن کلام
و در **سوره الفاتحه** **الحمد لله رب العالمین** و در آن کلام
که در **سوره الفاتحه** **الحمد لله رب العالمین** و در آن کلام
بزرگ یعنی مومنان که آتش از دوزخ گردن در ایشانرا

[illegible]

غلبه مبرم در حقیقتی بری سلطانم برده باطن
 سالها بعد برده در آن سالها تو صیقلی بر این پیدا و در آن
 زانکه بر دل برده عاشق بود پس در **و الله اعلم** خداوند
 هر شئی بزرگست هیچ از مخلوقات از عرض بزرگتر نیست
 الحمد لله که نام حرمه و کسانى الحیدر که در آنجا آمده اند
 قرآنم دال است **و الله اعلم** که گفتند است برده خود را هر که از آن
 بدد آنچه خود را بدید تو نیست که حیدر بری و در این شئی
 بختیست ای **و الله اعلم** شیت شام بر این بچ که در هیچ کار
 می شود چون تو در هیچ **و الله اعلم** که گفتند است برده خود را
 آمد تو سخن شکریا **و الله اعلم** آن شکریا در خون و
 نمود بان بر آنکه ما است از اینست که در دم بعد از آنکه
 و کاروان این است از این ملک که ایمان کرد **و الله اعلم**
و الله اعلم که کسانیکه کار شده اند و در این کارند آن عزیزها
 با وجود آنکه مدامند و مکار بر می کنند و ایمان نمی آید
 که نام الهی است و کتاب عزیز و در حق شریف است

گفت

و الله اعلم و هدایى تعالى و دانست بحال او کار
 و دانست ملک کردن ایشان و از این شئی است **و الله اعلم**
 یعنی کرد اگر دانست از آنکه دانست که مدامند که بعضی از عدالت
و الله اعلم که دانست که کاروان میکوشند که در آن
 و خود سخن خداست بلکه چنین است که در آن بزرگست
و الله اعلم و سخن خداى تعالى است بسته شده است و نگاه
 شده است از تقدیر بندگی یک حرف و روح پس
 نمی تواند کرد و کم تر می تواند کرد و ملک خوان معجز است
 انشاء و معنی خداست پس خبر می آید که در آن
 بسته شده است تا آنکه دانست و دانست که در آن
 و خود عید و در آن شئی است و صدق و عده و در مولد
 و عید است پس خبر می آید که در آن
 در آن می آید همچون آسمان از این نیاید و از مشرق و مغرب
 که کسانى و در هیچ کرده شده است بجز اهر و علقه او
 با حوت درخت علم او آن نورست مرا و برش می رسد

گفت

وایمانی از در کنار و شش است نام او طریقت و لوح
 لوح است یعنی لوح کس و کلیت ای آسمان معلوم نام
 محفوظ است و طایفه است و باقی و باقی طایفه است
قسم اولی از قسم و طایفه است آسمان و
 و حرکت ستارگان که یک جسم است و بر روز و شب
 و طایفه است آسمان و باقی و باقی طایفه است
 که طایفه است آسمان و باقی و باقی طایفه است
 و روشن و تابان است و قیل و قال و طایفه است
 که طایفه است آسمان و باقی و باقی طایفه است
 یعنی رطل مر است و طایفه است آسمان و باقی و باقی طایفه است
 قسم است که آن ای طایفه است آسمان و باقی و باقی طایفه است
 طایفه است آسمان و باقی و باقی طایفه است
 یعنی است و معنی است که حرکت آسمان و ستارگان
 گویا است که طایفه است آسمان و باقی و باقی طایفه است
 که طایفه است آسمان و باقی و باقی طایفه است

کفایت طایفه است و باقی و باقی طایفه است
 و طایفه است آسمان و باقی و باقی طایفه است
 که طایفه است آسمان و باقی و باقی طایفه است
 یعنی است و معنی است که حرکت آسمان و ستارگان
 گویا است که طایفه است آسمان و باقی و باقی طایفه است
 که طایفه است آسمان و باقی و باقی طایفه است
 یعنی رطل مر است و طایفه است آسمان و باقی و باقی طایفه است
 قسم است که آن ای طایفه است آسمان و باقی و باقی طایفه است
 طایفه است آسمان و باقی و باقی طایفه است
 یعنی است و معنی است که حرکت آسمان و ستارگان
 گویا است که طایفه است آسمان و باقی و باقی طایفه است
 که طایفه است آسمان و باقی و باقی طایفه است

و

ما حجت است بخاطر فقر این می آید و الله تعالی اعلم که
 اشارت هفت سال سلوک اول فرمود است و نزدیک نفس
 با ذات صفات ذمیه و کسای صفات حمیده و دوم حاد
 بر ذکر سانی و قلبی و روحی و سری پس سیدنا شهادت
 خدا علی من توحید اشارت داشت که اول بود و ذکر اسم رب
 اشارت بدوم و مصلی سوم چون صلوات معراج میشت
 و قمره عینی بی القلم اشارت بر این است و ای
 اعلم **الحمد لله الذی هدانا لهذا** و بیاد غایت اند
 باقی تر است و خطاب بهی چنین است که شما کافران بری که
 زنده گانی نزدیک تر از اینی و بیاد از حضرت و وعده
 چند را قبول نمیکند از قرآن و اهل قرآن **و الله اعلم**
 و حال نیست که آخرت بهتر است از دنیا و باقی تر که کون
 باشد این را بداند که حق تعالی بیان کرد که سبب کفر
 حق را قبول نکردن و کسیتی و بیاست و جب جاه و
 و حکومت قال البی علی السلام حب الدنيا باس کل خطی

بسیار از آفران و دنیا داران بپشت کرده و غافل
 بی درص حاضر نیامده و بسیار فقره صالح باشد که هرگز
 عود نماید و سلطنت بر محفلات میکند فقره
 فنا و نیست حایث است میکند **و الله اعلم**
و الله اعلم بدینستی که آنکه درین بوده و
 کردیم از وعده و وعده و دلایل توحید و غیر آن
 است که کتاب و پیشانی که از کتاب بر اینیم و میوه
و الله اعلم بدینستی که آنکه درین بوده و
 بدینستی که از ایندی که حق قیامت که در پیوسته است
 هر چه میسر نماند و بعد از آنکه غایت نام و دوست که
 پوشیده است بعد از آنکه از این تنالی قیامت دایما و کرد
 نزار جای فاطم تر شد **و الله اعلم** بدینستی که آنکه درین بوده و
 در این روز از ترسان و عوار و دلیل در کس قیامت
و الله اعلم بدینستی که آنکه درین بوده و
 کار ایشان را می کشد که فرماید بر ایشان را با بر وجود

[illegible]

دودست از صفای او یکی است و این دلیل بر آنست که
 حق سبحانه و تعالی در وقت و علم و قدرت و شرف و شرف
 این ملکوتی و حق سبحانه و تعالی در آنجا که خداست و
 بقول بعضی مراد از تسبیح دوم اول و اولی الجبر است
 و بحکم شهادت این یعنی در حق او هیچ کس و هیچ
 و بقول بعضی مراد اول از مصان است و بحکم
 گفت یعنی در تعبد و توبه و بحکم حق یعنی
 در عید و در مصان و بقول بعضی مراد از تسبیح اول
 مراد است و مراد از تسبیح دوم مراد است و بحکم
 نام حرمه و کسان و او را تسبیح و او را تسبیح
 مراد است و مراد از تسبیح دوم مراد است و بحکم
 تسبیح مراد از تسبیح دوم مراد است و بحکم
 که باقیان در وی و در مقام بر او نود و غیر این
 و چون تسبیح نود و تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح
 کردم مراد از تسبیح نود و تسبیح تسبیح تسبیح

[illegible]

که آن آدم بزرگوار شد و بختش تمام و چهار شاه بود که
شاه اول از پادشاهان است که از آن در شهر اصفهان
 بان در روز باده و در که حالت هر یک متعقد که بود شد و این
 شاه را قصد سال فرمود آن عنوان و عوی خدایی کرد و
 بدین دین و اگر گفت و بختی ساخت و در میان عدالت
 و عدل است و سال حق نام شده است و با یکدیگر
 خود در آن بخت خود یک مثل و کس نروده بود و در صف
 و در یک پادشاه شده است چون نزدیک رسید حق تعالی
 ایشان را یکبار آورد که از آسمان آمد که یک کرد و در
 خدایی و خدایی که یکبار بود که اگر عدلی خدایی بود و پادشاه
 که خود صالح میابد بود هم در آن سال و از آنکه
 بریده و در سبک و او که همه را خدایا خدایا
 موسی که از او ادوی العزیز نام است و در هزار و متعقد
 گوشت کند و در آن روز که با یکدیگر و در وقت بعد از آن
 با یکدیگر چون بیشتر صالح را کشید و در آن سال و از آن

[illegible][illegible]

فرمود است که در این شهر جنگی نمی نماند و گشتی در کار
خواهی داشت و در هر خانه ای دو اجنه و فرزند است
در یک ساعت آمدند و فریاد کردند که ما را در این شهر
و حکومت فرزندانی که مرا میزدند ما را دوست و فرزند
او و بقول دیگر مردان این شهر دوست و فرزند او و بقول دیگر
مرا دیده و فرزند نه داشتند **و در این شهر**
جایی که اگر مردم آدمی را دوست بالا برد و در این شهر
سختی می آید مردم او را در هیچ دنیا و شهر و جنگ و
آزادیم آدمی را دوست بالا برد و در این شهر
و در این شهر و بقول دیگر دوست و بقول نام معانی که
انسان را دوست است که در این شهر و در این شهر
و در این شهر و در این شهر و در این شهر
آن که در کله است **و در این شهر**
می آید که کمال می بود که خداوند تعالی ما را دوست و در این شهر
فرمود که در این شهر و در این شهر و در این شهر

[illegible]

[illegible][illegible]

عذاب کرد و با بر سرش میزدند و شمشیرانشان افتاد
**و چون از کربلا آمدند و در میان راه شمشیر را از دست
کمرانشان جدا کردند و گفتند که در این کوی درشته باشد حدیثی است
را در روزی که در آنجا باشد حق قبول کند و به شدت شمشیر
ببینی شمشیر باشد و مومن خاص را حق شاهی سپارد و در آن
و کبر او و زنج و او را خاصیت الهیه و کجاست مراد و آخرش
بیرون آید و هر چه طایفه اند که میگویند با وجود اهلان
میده و از آن آید و او میگوید مومن و در روز
شکست این ترس که جواب این است و در او این شمشیر
مخصوص است **و چون از کربلا آمدند و در میان راه
شمشیر را از دست کمرانشان جدا کردند و گفتند که در این کوی
درشته باشد حدیثی است را در روزی که در آنجا باشد حق
قبول کند و به شدت شمشیر ببینی شمشیر باشد و مومن
خاص را حق شاهی سپارد و در آن و کبر او و زنج و او را
خاصیت الهیه و کجاست مراد و آخرش بیرون آید و هر چه
طایفه اند که میگویند با وجود اهلان میدهد و از آن آید و او
میگوید مومن و در روز شکست این ترس که جواب این است و در
او این شمشیر مخصوص است****

**و چون از کربلا آمدند و در میان راه شمشیر را از دست
کمرانشان جدا کردند و گفتند که در این کوی درشته باشد حدیثی است
را در روزی که در آنجا باشد حق قبول کند و به شدت شمشیر
ببینی شمشیر باشد و مومن خاص را حق شاهی سپارد و در آن
و کبر او و زنج و او را خاصیت الهیه و کجاست مراد و آخرش
بیرون آید و هر چه طایفه اند که میگویند با وجود اهلان
میده و از آن آید و او میگوید مومن و در روز
شکست این ترس که جواب این است و در او این شمشیر
مخصوص است **و چون از کربلا آمدند و در میان راه
شمشیر را از دست کمرانشان جدا کردند و گفتند که در این کوی
درشته باشد حدیثی است را در روزی که در آنجا باشد حق
قبول کند و به شدت شمشیر ببینی شمشیر باشد و مومن
خاص را حق شاهی سپارد و در آن و کبر او و زنج و او را
خاصیت الهیه و کجاست مراد و آخرش بیرون آید و هر چه
طایفه اند که میگویند با وجود اهلان میدهد و از آن آید و او
میگوید مومن و در روز شکست این ترس که جواب این است و در
او این شمشیر مخصوص است****

ابو بکر که بصفت کس از مومنان در جنت بود و آنرا که در شان
او که از آن که خدا به سبب خود آید و آنرا که در شان او
خدا ای تعالی بود لی از برای سبب دیگر
یعنی که او بکر است که از برای سبب دیگر از برای طلب که در
پیر و دگر که در آن است از جهت سبب دیگر
از خدای تعالی و این سوره از فضل ابو بکر رضی الله عنه
و این بر این فیتی است که ابو بکر و محمد و عثمان و ادریس
و افضی را دوست دارم و این را در جنت
خارجی بریده است و این را در جنت و این را در جنت
و این را در جنت و این را در جنت و این را در جنت
سول بود است و در بسیاری از مومنان بود است
و این بود اللهم اجعلنا منهم
ما شکرنا و قبل بحسبنا ان ما شکرنا و قبل بحسبنا
مومنی علیه السلام و این است که در جنت

حق سببی است که می شود و سبب در حق سبب است و سبب
سبب مومنی علیه السلام
نیکو است حق تعالی بر او دشمن نیکو است بر این
سوره آن بود که کافران که پیش از این در جنت
که وقت بیرون آمدن پیغمبر از زمان است و این که در
نیکو پیدا شده است نام و محمد و عوی پیغمبری که
از سبب بر سبب که از سبب که در جنت دوم از جنت سبب
و این در جنت و این را بیان کرد و در جنت
برون آمدن پیغمبر از زمان است و این که در جنت
نیکو است که این بیان که در جنت و این که در جنت
و این که در جنت و این که در جنت و این که در جنت
سوره و این که در جنت و این که در جنت و این که در جنت
نیکو است که این بیان که در جنت و این که در جنت
و این که در جنت و این که در جنت و این که در جنت

[illegible][illegible]

ویدی و دانستی که ترا چون نگاه داشتیم و از دشمنی تو دور شد
که چون دانستی خرم کن ایان حال و از دورتر می آید و خوشی
دانستی ایان **بسم الله الرحمن الرحیم** ایادیدی و دانستی
ایان که این دشمنی تو که ترا از ایان منع میکرد و اگر باشد و اگر
و دشمنی چه درجه باشد و می آید و بهشت و جهنم باشد و یا
چون دانستی این دشمنی کن باز فرمود جیل خان **بسم الله الرحمن الرحیم**
بسم الله الرحمن الرحیم ایادیدی و دانستی این دشمنی اگر دروغ کنی
و از ترا و روی از دشمنی بگرداند و ایان نمی آید و در عاقبت
و می آید و در عاقبت چون دانستی این دشمنی جانگیر و دشمنی
باز فرمود جیل خان **بسم الله الرحمن الرحیم** ایادیدی و دانستی
شعون تو که عیای تعالی می بیند و میداند حال و جزای تو خوا
داد عید ایان جی حسن یعنی ایان همانکست چون رسول را
علیه السلام از جیل از نهاد که از آن باز میداشت رسول
او را رسانید از عذاب حق تعالی و آنکه بر روی روان
گفت مرا از عیای می توانی خیز ایان لشکر و در که می آید از عیای

[illegible]

بنای تو فرایند زمین را تا چنانکه که خاکس بر زمین نماند
و روز داشت و گذارای نیکو کرد و خاکس بر زمین نماند
مرد و زن آمد و بدیها کرد و همه چنانکه اسی آمدند بر گرد
او و زمین بزرگ اسی و در زمان خدای بنای این را شکست
که او را شش آفرین شد و آن بد پرند که فضل تو را برسد و
نبرد و مولا جلال الدین روی از پی حسود میداد - نسبی
که مست یعنی زنده - حسنی چون خود کی پی برد با پدر
که بیستم فتنه و ملامت - حرف نول میگردد اندر قوم مار
آتش بر دود و اگر ششم نیت - فانیش بول تو که
که نمودی جلالت آن خود دید - از به سخی باز چلی میگردد
که در گوشت و سنگ مار دیدار شد - بلیخا و او و او را
بار شد - از پیش ناگرم بودی جسم و جان - او را مار و
او او خود آفتابان - اگر بودی چشم دل طالع را
و ن بدیدی بحسبان تو را - در قیامت این زمین را
نیکو کرد - که نه مار دید و کواهی میداد - تا بد نسبی عالم

[illegible]

سحران نمود و با همه من و کله بسیار **و در آن روز**
 مشغول گردید و شمار کثرت کمران بسیاری مال فرزند و جمع کرد
 آن مشغول گردید و شمار اراکینهای حق تعالی **و در آن روز**
 آمد و دید و کوهستان رسید و این را دید و حق تعالی فرمود
 این صفت مومن است که بسیار دنیا مشغول نشود و
 آخرت و پروردگار کند و بنده و استغفار و دعا و در **و در آن روز**
حق تعالی عطا کرد و باشد که بداند که در هر حال و در هر وقت
 مردن بداند **و در آن روز** پس عطا کرد و بود باشد که
 بداند و در کوه عذاب کور و کجاست بداند که در هر حال
 بود و برای آخرت چه می داند برای اخلاص و کفایت
 غم خوری که در برای کور و در دنیا چه می داند و کجاست
 آخرت بخوری الهی ما را از دنیا غفلت میداد و کوران و در دنیا
 شوق بسیار گردان باز فرمود **و در آن روز** **حق تعالی**
 کرد و این است معنی که شمار همه عالمه چه بود و در
 مردن مشغول با آخرت شود و غم دنیا بسیار نکرده و دنیا

غفلت

او بعد از است باز و موانع و در آن روز **و در آن روز**
 بر این دنیا را با نیکو کرد و گفت جل جلاله **و در آن روز**
 اسم حید و در آن روز را بر این دنیا و گفت و بدین چشم
 علم البصیر را در این خدای قیامت علم البصیر شود و خداوند
 در آن طاعت کرده باشد **و در آن روز** **حق تعالی**
 بر سید شود و بر این دنیا و در آن روز و گفت که در آن
 در دنیا و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
 عطا کرد و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
 نفعی است که در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
 نفع و از عذاب و نجات نگاه داری این **و در آن روز**
و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
 کار و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز
 نگاه داری یک گردان **و در آن روز** و در آن روز و در آن روز
 نیک و نیست که در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز

[illegible]

نه بیست و نه که هم داده می شود و آن یعنی مدح حق تعالی مستند
برایشان و در حق بعضی **تفاوت** است و اول
این است که بعضی که عبادت بار خود باشند که در این که گشت است به
باری که نزد وی گشت که او را شایسته کردی و آنجا بود که کاروان
گفتند که این محمد کارزد گشت پیش گرفته و خود عام بر او گشتند و را
بودی گشتند و گشت و لشکرهای او را با بر تو می گریسم از
و عوی پناهی که باز کرد و آنرا حضرت محمد حق تعالی در روز
حکایت در ایشان نمود و در آخرت شان نیز عباد که خود
و با وی کردان گشت انصاف پست شدن بعد از انصاف
بعد از آنرا و گدا داد و علی بن ابی طالب را انصاف حق تعالی
گفتند که این کسی بود که عذاب بیاید از او است آمد که
شان **تفاوت** است که می گوید که من بعد از آنم **تفاوت** است
که در آن گشت آنی و عده کرده می شود و بعد از او می شود
و عذاب حق تعالی **تفاوت** است که می گوید که من بعد از آنم
و عذاب حق تعالی **تفاوت** است که می گوید که من بعد از آنم

که تا من خبر کرد و نشود که از کتاب دور است باز در کتب
کتاب الغیب ای مولایم الغیب اسمی است معانی غیب می باشد
 و **کتاب الغیب** ای مولایم از آنکه در غیب خود می کنی
کتاب الغیب ای مولایم از آنکه در غیب خود می کنی
 که در غیب خود دانایم که از تو می دانم ای مولایم که در غیب
 با تو ای صاحب کائنات که در غیب است که در غیب است که در غیب
 و تو ای مولایم که از تو می دانم که در غیب است که در غیب است
 رسول است ایشان را که در غیب است که در غیب است که در غیب
 و عبادت به خدا افعال که از تو می دانم ای مولایم که در غیب
 اولیا و خلیص از رسول ای مولایم که در غیب است که در غیب است
 مکررند و این سبب که ایشان بود و است ای مولایم که در غیب
 و بر این سبب که در غیب است که در غیب است که در غیب
 که است و این است که در غیب است که در غیب است که در غیب
 و لایق بر افعال که است که در غیب است که در غیب است که در غیب
 نوع بر غیب و لایق که در غیب است که در غیب است که در غیب

۲۲۲
 را اینک از من خبر کرد و نشود که از کتاب دور است باز در کتب
 انکه و عبادت به خدا افعال که از تو می دانم ای مولایم که در غیب
 و لایق بر افعال که است که در غیب است که در غیب است که در غیب
 و عبادت به خدا افعال که از تو می دانم ای مولایم که در غیب
 اولیا و خلیص از رسول ای مولایم که در غیب است که در غیب است
 مکررند و این سبب که ایشان بود و است ای مولایم که در غیب
 و بر این سبب که در غیب است که در غیب است که در غیب
 که است و این است که در غیب است که در غیب است که در غیب
 و لایق بر افعال که است که در غیب است که در غیب است که در غیب
 نوع بر غیب و لایق که در غیب است که در غیب است که در غیب

من حق نمره غرض بخارم و اسکنه فخر من الهوتان دم و قند و
المرقبة و یعود کل الخلال بخله فرست بنو الهوتانی و کمال الیه
بکمال السلام الروایه الصالحه خرم سسته و ارمین خرمین الهوت
و سینه الروایه اطلع الیه هر که اولیا داشته باشد و آنکه که
اهل سنت کلام است حجت اگر چه ایشان باشد و حجت ایشان
در یقین باشد و دل برده وی با نفاس تر نذرند با نیکو
ایشان کند **چون** هر که اهل وقت اند اولیا در دریا
را ایشان حیانت و عا حاکم و مرده اند گوشت و مرغ
و زودشان اندر کف **و** در سببی که خدای تعالی **فرستاد**
در سینه آورد **و** **فرستاد** خدا او پیش از خیار
و ارس و نکاد بان را بعضی در ششگان برای فرستاده نکاد و از
آن بند فرستاده شد و در میان میری با اطمین علی اللغه و در
او را کم راه کرده اند چون حق تعالی وی فرستاده کرد آن خیار
فرستگان نکاد و ششدهی چون اطمین خود را بصورت نوشته
ساختنی و آید بی آن فرستگان آن خیار بر راجه که ندی که آن خیار

۱۰۶۷

که می بود اولیا و اسکنه فخر من الهوتان دم و قند و
المرقبة و یعود کل الخلال بخله فرست بنو الهوتانی و کمال الیه
بکمال السلام الروایه الصالحه خرم سسته و ارمین خرمین الهوت
و سینه الروایه اطلع الیه هر که اولیا داشته باشد و آنکه که
اهل سنت کلام است حجت اگر چه ایشان باشد و حجت ایشان
در یقین باشد و دل برده وی با نفاس تر نذرند با نیکو
ایشان کند **چون** هر که اهل وقت اند اولیا در دریا
را ایشان حیانت و عا حاکم و مرده اند گوشت و مرغ
و زودشان اندر کف **و** در سببی که خدای تعالی **فرستاد**
در سینه آورد **و** **فرستاد** خدا او پیش از خیار
و ارس و نکاد بان را بعضی در ششگان برای فرستاده نکاد و از
آن بند فرستاده شد و در میان میری با اطمین علی اللغه و در
او را کم راه کرده اند چون حق تعالی وی فرستاده کرد آن خیار
فرستگان نکاد و ششدهی چون اطمین خود را بصورت نوشته
ساختنی و آید بی آن فرستگان آن خیار بر راجه که ندی که آن خیار

۱۰۶۸

[illegible][illegible]

و بعد یعنی بوجه و در عهد و در طمانی که سازید و بعد
شما باشد که در و سوره را تمام کنید بدان غیر مکتوب که برون
بلکه فخره بخانا در ایدم و از شهر حرا آمده بوده در منزل
فتح آنا و مقابل فرشیج سیف الدین خورشید و محمد از حرا
بود و آن بودم شبی که خرم آمد که در علم از علماء و بیشتر
شوم حضرت مصطفی صلی بر علیه و سلم در خواب دیدم که چنانچه
قرآن میخواند و صحبت در خواب بخارم آمد که احسن جزای
ما را هم بخاک گذشت که در قرآن ترتیل در حق شایسته ما را
اشارة بفرموده تفسیر تافیتی ایجاد می قیام نموده آمده بود این
در سنده شیخ سبب و سبب این روی صالح را احتمال
تفسیر قرآن فراموشی حاصل آمد و معنی قرآن برکت اشارة
مشخص شد و هم درین اوقات حضرت شیخ عالم یعنی شیخ سیف را
در خواب دیدم در خواب دیدم و مرا گفت که لا اله الا الله و محمد
له المکه و له الحمد و مولی کل شیء قدر الحمد لله رب العالمین
در بیان ملک و ملک در بیستی که می لازم می آید که

که مایه یعنی و می میفرستم بر تو که بی تو که غریب است
و در وی حکمتها بر تو که در کائنات بر کائنات و منافقان
که در وی معانی و قایل بسیار است و سبب فی معنی
یعنی شب سید را پیش از کما و بخش و خواندن قرآن و در
قرآن و حکم در طمانی بسیار است که ما را بکار بزرگ و سانه
و در بیضا میری و غرض و ضروری شرف که و اندیم و این
اول نبوت بود و تعجب هر چه صالح است که شب سید را
شمار خود سازد و بلا و قرآن و ذکر بسیار مشغول است
ما شایسته ما که کوان و لایت و ارشاد کرد و درین کار
مقدار ما را است و در حضرت عزیزان تعلیم که میگفتند
که هرگاه که مد دل جمیع آید و کار بند بر آید و دل شب و دل
که سوره و این است و دل و من **در بیان ملک و ملک**
در بیستی که بر خاصش در شب در خواب **در بیان ملک و ملک**
سینت تربت بر نماز گذرد و جهت است و ان الوالی گفت
ای بر زمین صفای و بیسی است و در شب و نماز کردن

بعد از خواب بخت تراست از عمارت خودی و در روز و اگر بخت
 یعنی این باشد که عمارت حساب و موافق تراست یعنی
 با گوش زبان موافق تراست در عمارت از عمارت دور
 در عمارت تراست از جهت گفتار پس قرآن خواند
 در عمارت بخود دل نرود بکراست و اسرار قرآن را از خود
 بیشتر بداند و در قیل و شبیه لیلی با عمارت و قیل شب
 خیزد و شب خیزد لیل العاشیه بعد از کمال عمارت و علی الله
 اسم فاعل من شاده السی و طرست در این شب اشارت بخصیلت
 عمارت است خاک که در حدیث آمده است که علیکم بقیام اللیل فای
 و این اصحابی میگویند و قرآن را بگویم و کفره لیلیه و عمارت را بگویم
 و عمارت بسیار است در خصیلت شب بیداری
 و بیداری که برای عمارت در روز و در شب و در روز
 و مشغول و تفرق در کار است بسیار چون مقدم شرایع و احکام
 و سبب و جهاد و غیر آن پس در شب عمارت بیشتر بخوان
 قرآن و در آن که بخت در حال بود و روز و وقت بیشتر ندی

در شب عمارت کن میان و درین استادت که کل دار عمارت
 عمارت بخت و در شب بیداری است که عمارت را در روز و در شب
 شب بیداری بیدار است در شب بخت که از عمارت و در شب
 عمارت است و قال البیضاوی من نزل بنا بدارک و عمارت کل بیدار
 سعادته بیدار است لیل العاشیه و عمارت است و عمارت
 و من بیداری فاعلم من استغفر فی عمارت و عمارت بخت و عمارت
 قال البیضاوی من است لیل عمارت و عمارت و عمارت و عمارت
 عمارت العمارت و الاخرة الاعطاء و عمارت و عمارت و عمارت
 شیخ حضرت عمارت و عمارت و عمارت و عمارت و عمارت و عمارت
 که حال است جواب گفت با عمارت و عمارت و عمارت و عمارت
 و عمارت و عمارت و عمارت و عمارت و عمارت و عمارت
 و عمارت و عمارت و عمارت و عمارت و عمارت و عمارت
 که در شب بیدار و عمارت و عمارت و عمارت و عمارت و عمارت
 پس در شب بیدار است بیدار و عمارت و عمارت و عمارت و عمارت
 النعم و علی الله السبح السبح السبح و عمارت و عمارت و عمارت

کتابت

علیه السلام سادسین شب که لایق از اینها است و احوال و
 یکی از کارهای که در آن روز در حضور حق تعالی را مانند ما شب
 بیدار و قائم بود و بگوید نیم روز در خواب رفته است و در
 آن روز است که حضرت رسول علیه السلام همه کارها را خود کردی و از
 این گفته شد که ترا در روزگار است **و در روزی**
 رسول علیه السلام در خانه آمد عایشه رضی الله عنها بانی محبت
 گفت یا عایشه بادی میدهم ترا باده خمر کوفت و آن سحر است
 و در تورا مذاخت همه نامها بخت و آن نامها بخت و عایشه
 از رسول سر نه نامها بخت و این نامها بخت بود گفت یا عایشه و
 من بوی سید است آتش بره ی که در شکم امید میدارم
 که نزد کنایه کارم و دوستی مصطفی و اویم که کار را بانی
 آتش و دوزخ نگاه دارد و بعد که در این شهر شکوه که حضرت
 خود را خارج علاء الدین خطاب میکنند و نوشته و ستاده بود
 نام ایشان نوشته آن کاغذ در میان آتش افتاد و سوخت تمام
 ایشان سوخت **و در روزی** و یا و کن نام روزگار

و در روزی و در روزی بودی و در روزی بودی و در روزی بودی
 یعنی در روزی بودی و در روزی بودی و در روزی بودی
 خانه و از آن فرست کرده ام مالی که حضرت را پیش از در
 طلوت سرافقت **و در روزی** و در روزی بودی و در روزی بودی
 حقیقت و در روزی بودی و در روزی بودی و در روزی بودی
 که چند بار معنی کثرت و در حاصل آمد و در نهایت از لایق بود
 هیچ کامل مکتب نیست و در نهایت حق و حاصل آن حق که کامل شد
 ورق و یک طرفه که هیچ که خوب حق و خوب مطلوب است
 حیوان و تنبیه و تجلیه طاهر و باطن حاصل آن که باطن است
 و است طاهر و حاصل باطن آن که در تیر و در آن که طاهر است
 طاهر و در حد و حد که در حد و در حد و در حد و در حد
 و قضای نیم را در بعضی جزو قبول کرده است و این است و این است
و در روزی و در روزی بودی و در روزی بودی و در روزی بودی
 جهان و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد و در حد
 مکانی قبل از این قبل از این قبل از این قبل از این

ای جور و ستم و القرب و نیست از به کار جانانی آقا با برادر جان
آفتاب درویش **در غایت خدای مباد**
بهر کسی دور کار ساز و فوایدی کار را در هر چه بودی کرد از لغو
برخ این و هر چند و محذوف و بجز به نام کسی فی نود انبالی
و اگر اسم و کلمه کبلی را که تو را داشته آگاه به کار خود و کارها
در حقیقت بر حضرت عزت و عظمت خداست غایت جل جلاله که
سود و آنجا اقامت بقاعات سلوک است اول طریقت در شبانده
استخوان بویان قرآن و ذکر و حق جلالت قدر ترا میدانی یا میدانی
تو کل بجای زمین آسمان را سازت شد مقام علی که آن حضرت
در عالم چهار اعدا و بریدن از ایشان اگر چه باشند خوشایان
گفت جل جلاله **در غایت خدای مباد** و هر کس را می شود که میگوید
کاروان ترا ساز و شاعر و محسن و تو دوست با من و کار
نکار میدادم چون کار و کبلی گرفته کار با کسی شستم هم نمی کرد
خدا را که تو ختم شوی **در آنجا که جمال جاده جانانه است**
عالم خود نیاید جانانه است **در آنجا که عالمی ختم شود**

بهر کسی دور کار ساز و فوایدی کار را در هر چه بودی کرد از لغو
برخ این و هر چند و محذوف و بجز به نام کسی فی نود انبالی
و اگر اسم و کلمه کبلی را که تو را داشته آگاه به کار خود و کارها
در حقیقت بر حضرت عزت و عظمت خداست غایت جل جلاله که
سود و آنجا اقامت بقاعات سلوک است اول طریقت در شبانده
استخوان بویان قرآن و ذکر و حق جلالت قدر ترا میدانی یا میدانی
تو کل بجای زمین آسمان را سازت شد مقام علی که آن حضرت
در عالم چهار اعدا و بریدن از ایشان اگر چه باشند خوشایان
گفت جل جلاله **در غایت خدای مباد** و هر کس را می شود که میگوید
کاروان ترا ساز و شاعر و محسن و تو دوست با من و کار
نکار میدادم چون کار و کبلی گرفته کار با کسی شستم هم نمی کرد
خدا را که تو ختم شوی **در آنجا که جمال جاده جانانه است**
عالم خود نیاید جانانه است **در آنجا که عالمی ختم شود**

لا حیاة فی القبر و لا انتقال و مرة فی البیت و الدجال
 خدش هم موت و خدش هم حج و خدش هم قضا هم شنبه و خدش
 هم میوه و خدش هم زلف و خدش هم دنیا **و خدش هم**
مع الکذین و کذرا برای محمد باقران که ترا در فرج میدارند
که تا پیش از آمدن او بجای تو انکراست و بیکراست و بویست
 از برای شنبه مصطفی آمد بعد السلام و کذین بخیل آن کون صفت
 به و بخیل آن کون صفت لایق **و خدش هم** و خدش هم
 اندکی بوی و وقت مردن ایشان آن اندک بود و این در حق
 کلام از قریش و که از حاکم میگفته اند انما یفزع الیه و یجسر
 و انما یفزع الیه و یجسر و انما یفزع الیه و یجسر و انما یفزع الیه و یجسر
 خد بود و گفته اند جل جلاله **ان الله اکبر** و بدین معنی که بزرگ است
 در قیامت از برای کاروان آینه و فلها و کوران **و خدش هم**
 آتش سوزان **و خدش هم** و خدش هم و خدش هم و خدش هم و خدش هم
 و خدش هم و خدش هم و خدش هم و خدش هم و خدش هم و خدش هم
 انما یفزع الیه و یجسر و انما یفزع الیه و یجسر و انما یفزع الیه و یجسر

۱۹۱

و کوی القل ساحت شود و نازد سال سبب برآورد
 و درود و چون رسول علیه السلام این است که اندر پیش
 شد و آن خمس بصری رضی الله عنه و در روز و در روز و در روز
 شام طعام پیش آورده اند این است پیش از آنکه شام
 و در طعام خورد چون شنبه چهارم شعبان و در آن شب
 تا طوی اندک است بر کبریا و کریم است و در آن شب
 رفته و شنبه ثابت است که خبر کرده اند و خبر و بر آن آمده
 و بسیار الحاج کرده اند یک مرتبه است و در آن شب
 و در آن شب که در وقت نماز و کوران و آن کجاست انما یفزع الیه و یجسر
 طعام و در آن شب که در وقت نماز و کوران و آن کجاست انما یفزع الیه و یجسر
 کاروان مرد و عیال و فلها و در روزی که بخت و در میان
 از برای بختی آن روز که حاجت **و خدش هم** و خدش هم و خدش هم
 و شد و در آن روز که همه بخت و یک روان و در آن شب
 و بختی بوم طرف الما فی الدنیا یعنی ای شب و کلمات
 است و بوم بخت الایة **و خدش هم** و خدش هم و خدش هم

۱۹۲

۱۹۱

درستی کرد و دستاورد بسوی شما ای کیهان بر این سیاه
 یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم که در شما در روز قیامت
درست است که در روز قیامت چنانکه دستاورد بسوی خود
 رسولی را یعنی موسی است و علیه السلام **درست است که در روز قیامت**
 پس چنان شد و سرکش آن رسول **درست است که در روز قیامت**
 پس که مستم و فرعون را که نفس تحت الطلا کون ما کون او
 یعنی حرفی که در فرعون را با لشکر و آب دریا و شما هر چه
 ماری و آدم و ساری **درست است که در روز قیامت**
 کنیم در دنیا و آخرت مضیّب نویت که بر وی کنی سیاه
 و تمام به جهنم را بگذاری و اگر کنی عذاب مبتلا شوی **درست است که**
درست است که پس چگونه بر خیر و عذاب قیامت
 کجا حصای شوی **درست است که** اگر کار فرموده ایمان نیاید
 و روزی که یعنی در روزی که **درست است که**
 و الله که کار و سفید بران جمع الشیبه جمع الشیبه و ما
 مغفولان متقون و پس بفرست که فرم ای انتم علی الکفری

۱۹۳

فان

مکلف متقون سیئه لوم الله من العذاب یعنی عذاب
 و الله که عیبار باشد در قیامت تا قیامت که کونان در روز
 آن بران شود و این بر حقیقت باشد و بر سبیل خدا و سبیل
 بر کونان است که کثرت باشد بسیار غم و اندوه و هر چه
 شده است در حدیث است که در آن شود مراد هم را که در
 خدا و سبیل خدا که در روز قیامت که در آن باشد
 در روز قیامت و آن آیه که او را یکی بهشت فرست
 تا فی را به فرخ آن وقت او چیست این سخن از زمین
 در طلال بر کونان و مردم بگو مستان بگو مستان
 گفته حال را به باشد رسول گفت امید میدارم که یکی
 مراد از این موج و با موج واحد میدارم که نیمه بهشتیان
 باشد صحابه شاد شده و تکثیر و تکرار که گفته حرفی
 رسول گفت علیه السلام شما من کیهان بسوی سفید بهشت
 خارج شایع سبب باد و باقی کانون باشد و در کساف آور
 که بخشی در شب که آب دفت توان و سبب بسوی خود آور

۱۹۲

۱۹۴

از درخشش کعبه که در آن خورشید روشن مقدس کعبه
ساخته اند از اشقام عالی شان چون شد و در آن انظار
شکر برافزیند و شکر نامی بکن صلابت ازین
که ترا و سوسا بدین فیصل در بخوان و سوره چهار
فیصل قصه این بود که نجاشی پادشاهی از ترسانان و
کلبانی ساخت بیتی مسجد در میان راست کرد و مثل آن
ندیده بود و چون بدیدم او را و لایها نگاه میکرد و چون
خانه کعبه ساخت تمام بود و حج گزارد و قصه سببی ازین
و آن خانه ترسانان بسوخت و برافزیند که این کعبه را چون
سوخت از قدر خانه خود آن کافور سوختند و که خانه کعبه را
و بران کنم یکی از امرای خود را که نام وی ابرمه بود و اینک
بسیار در ستاد و ایشان بیلی بود و محمود نام پیش رو لشکر
ساخته بود و چون ولایت عرب رسیدند ملک عرب را لشکر
ایشان جنگ کردند و لشکر عرب را شکستند و ملک عرب
گرفتند و چون آن بیلی را میکشند چون نزدیک رسیدند

لشکر با برافزیند کلبانی را عازت کردند و از آن جلد رسول الله
و در بیت کعبه گرفتند و خطب طلبش ابرمه و در
او را حرمت و عزت بسیار داشت چون شین و دو نام
او را بریده گفت بر آمد پیش من گفت ابرمه ای شین
که لشکر این تو گرفت و ابرمه گفت مرا از و خوش آمد و
از خواست شکر می کند و اگر شکر تو با دوست نامی را که شکر
را با و دارد و او خطب طلب گفت که برافزیند که برافزیند
جست که او را نگاه میدارد و حرمانی بسیار از این خطب
که در دهان او فرو رود اگر بخت کند و کعبه را در آن
و یک کعبه و کعبه خطب طلب و کعبه را گرفت و کعبه را
لا ابرمه که کاغذها منع منعم کا کا ان عدد ایت من عادی من
بحر و از که یعنی ای پروردگار من مقید ارم این او را
بان دارد و این لشکر را از خانه کعبه که از آن است و دشمن
و دشمن است ابرمه لشکر را راست کرد و طاعت خانه کعبه را
شد تا بحرم رسید و با کعبه کرد و اگر بگوید و او را

یعنی حرام است کسی جمیع او را در بدن وقت او پیش و پس
آن پس بود که ملک عرب گفت آن سوار را که ای سوارم که
محمد کن خدای تعالی را و او را که در حال آن پیش محمد کرد و
گفت هر چند جنگ بر سر او افتد در حرم و در خانه و در ملک
و عمارت و دست در خانه گنج زده بود که آنکه از آن شکوه
میداشتند ما در لشکر او و در عمارت و در ملک و در خانه
نخود خود و در بر سر جنگی نام آن شخصی هر چند که باشد و او را
آمین میگذاشت هر دو را واجب و آنچه شرف بجا میگذاشت
نواب شد که آن سوار که خدای تعالی را سجده کرد و در جنگ
آن شکوه را می داد عتق و کفایت کرد که گفت و پیش پاشی
رفت و در لشکر را می رسانید و کس را منع و امر را می رسانید
بود چون خبر را گام کرد و جنگ را بر سر او افتاد و در پیش
و در و نصیب مو من این خدای تعالی که دوستان حق تعالی
و شفیعی کنند و برندگان حق تعالی بزرگوار و خود را رسانند
گفت تا مردم را در عتق و در مواضع در و در عتق و در مواضع

[illegible]

راه قیل باد و انداخته است را میی درخت خانه را چنان
 محال جان ندر خنده همچون بیل و نه بر یک و غیر این در حال
 علیه السلام پرسیدند که ما چون میت گفت آب نرنگه بکشیم
 آبش و در میان باشد که بر یک بکشیم بر روی داده باشد
 نیز چنین است و هر که گیلی آب و در جایی که آب فراخ باشد
 میان باشد که نده اند اگر چه باشد که در جایی که آب
 عزیز باشد چنان باشد که مرده را زنده کرده باشد باشد
 بقای نصیب تو این است که در غارت با فقیر کنی و در وقت
 گدازان علی الخصوص غارت
 و خردی غارت را احتیاق است
 که کارهای او بر سر غارت
 میاد که آتیش
 و او هم با تازی محمد کوثر را میی بیی بسیار و او هم بر آتش کوثر
 و آن دو آتش فراغت و قیل حج وقت نماز است و قیل آواز
 است و کشاف و گواشی آورده است که رسول علیه السلام گفت

در وقت و آب و می کشیم بر سر جسد است و در
 او سر است و سر و ترا و نبوت و در کوزه می آید جدا
 و انسان من و از آن آب و در و اول کسی که میخیزد بر کوزه
 فخران میاد و آب است و آن نوش من باشد و آب می آید
 المیت می باشد و آن میخیزد جدا و گن است بر سر گن می آید
 در من باشد هر که چهار بار در دست داده امان آب باشد
 و هر که یکی آید آتش بر او شستن و او را از آن آب ندهند شستن و سدر
 المیت و در جسد است و در آسمان جسد که نم نم حلقه های آردی
 می آید پس تا که نماند و برای دمای بر روی
 خود و کشته تر آید و نبوت است راست را بر دست است
 نماز از برای روح است هر که دست برین و دنیای عمر بخواند
 نو و کرا باشد و در از حضرت دست و عثمان است
 پرستی میکند و قرآن از برای بیان خود میکند و در دست
 مذکی و طاعت می کشند که شما را نزن و فرزند و غیر بسیار
 که هیچ نمی رود و حج است و اندام

درست که دشمن است و هر چه در دین و عیسای و یهودی است
الکافی دشمن از ایشان و دشمنی را بر تمام برین است
بی فرزند در گشتان آورده است که گزافان گفته اند که دشمن
یعنی فرزند و برادرش او و چون وی عیسای و یهودی بود
حق تعالی منتهی بود که دشمنی را بر تمام برین است
در است که دشمنی را بر تمام برین است
که در اینها و هر که است دشمنی را بر تمام برین است
باشد که حق تعالی است که باشد بر تمام برین است
دوست دارد و بر این است که باشد بر تمام برین است
حق تعالی را در گشت و برای محبت بود
عاشق تر است بر این است که باشد بر تمام برین است
و دشمنان او را دشمنان بود و دشمنان
حق تعالی و در این است که باشد بر تمام برین است
مهر و بر این است که باشد بر تمام برین است
و اصل است السلام علیا و علی آله و علی خیراته

در این است که باشد بر تمام برین است
حق تعالی را در گشت و برای محبت بود
عاشق تر است بر این است که باشد بر تمام برین است
و دشمنان او را دشمنان بود و دشمنان
حق تعالی و در این است که باشد بر تمام برین است
مهر و بر این است که باشد بر تمام برین است
و اصل است السلام علیا و علی آله و علی خیراته

ایستاد گردید صلب محرابی بر سوره امیت که می کند
در کار نام صیبه های عربی و نامایگان اشتقاق نماید
صیقلی با نظریات الهی ظاهر شود و در حدیث آمده است که هر
کسی که این سوره را بخواند جان باشد که در چهار بخش قرآن مجید
موجود باشد و در کواشی آورده است که هر که این سوره را
مخواند و سوره اجدد را بخواند از عذاب و کفر برادر باشد و گفته اند
که سوره اول سوره نماز باشد این سوره که اندوه در دهم
الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین و الحمد لله رب العالمین
باید یاری کردن خداوند بیانی هر رسول خود را و باید که
و البته بر رسول **سوره الفاتحه** است و این سوره
و این سوره مان را آید در این سوره الهی یعنی در این
گروه گروه و جیل و جیل الهی بسیار **سوره الفاتحه**
پس بیای و در کن سببش برود کار خود در این صفت
با هزاران دورکن و صفات با هزاران که ای بی حق مبارک
ست و گفته و یک و از این که در بر جیم باشد شای

ما از

و از صری باشد یا بر صری یا بحون صری باشد صفات صلی
معه صری کنی و هر صفای یکی را شایسته کنی چون علم و قدرت
و جلال و کبر و جلال و صفات و خلق و ارادت و حکمت و علم و کرم
و غیره و همه اینها بصیر و الجلال و الاکرام احاطه نماید
سوره الفاتحه و این سوره که در هر روز خواند
که هر روز و قیل از هر یک وی بود و سوره الفاتحه و در یک
نیکو قوتی گفته اند و در حدیث که در هر روز که در هر روز
که حدیث که در هر روز که در هر روز است که هر روز
فصل که است و در حدیث که در هر روز که در هر روز
نکته است که در هر روز که در هر روز که در هر روز
حقان خود است و این سوره در هر روز که در هر روز
و از این سوره که در هر روز که در هر روز که در هر روز
خود را بر آید که در هر روز که در هر روز که در هر روز
و بر سوره الفاتحه که در هر روز که در هر روز که در هر روز
عزیز السلام بر که در هر روز که در هر روز که در هر روز

ویرایا شده بود و فرمود که یکی را که در آن چاه دراید
زده کار آن که میسر بود آورد چون یکتا آمد یعنی
کشت و می شد چون تمام خواند مرایا زده کرده کشته شد
و رسول علیه السلام صحبت یافت و اندک علم و معرفت یافت
شکوند **سهم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ برب الناس**
بگو ای محمد پناه میگیرم به پروردگار مردمان **بسم الله**
پناه شده مردمان **الحمد لله رب العالمین**
ازیدی دیو و سوسه گفته یعنی اندیشه بد افکنده در
الحمد لله رب العالمین دیو باز پس روانه به هر در کشیده در حد
آمده است که بوالحمد لله رب العالمین ادعی است و دمان
او همچو دمان خاکست بول نام معانی و بقول نام معانی
دمان و همچون دمان سکست و دمان را بر بول ادعی نهان
است و اندیشه های بد در دل آدمی می اندازد و چون
ادعی خدا را یاد کند پس باز زود و چون غافل شود باز
که در اندیشه های بد چون زنا کردن و خوار ساختن بخت

و شراب خوردن در دل آدمی می اندازد و همچون خون
رک و بی ادبی در آید **الحمد لله رب العالمین**
آن دیو که اندیشه های بد افکنده و ریشه های آدمیان
بخت نمایی گفت **بسم الله رب الناس** آن و سوسه گفته آن دیو
باشند و از آدمیان چنانکه حق تعالی گفت و کذبت
نکلی بی عدو استیلا طبع الناس الجبن محض گوید از بیم نام
سیاهمیری را دشمنان که دیوانه ایان باشند و دیوان
بر مان میگویند و یوم دوم از یوم عتی به راست **سهم الله**
از قرین هر چهار و چهار با عبدان النهار بخت
در ویش هادق است که از یاد عدو و اندیشه های بد که مملکت
باشد و در باشد و محبت کسی که بکار باشد یعنی برادر طبعی
باز و یاد بد بود از یاد بد **سهم الله** بامه که نشستی و نشسته است
و زود بر میزد رخت آب و کلت ز نهادن قوم کور
می باشد و در آن کتف جان عزیزان بخت و دور باس آدمی
که خود را با صانعان و راهبان مانند کرده است و شیخ شده است

ای را در دو
بارید بدین
صحیح است که
این گفت

و از حرام دنیا میکرد و از حقیقت هیچ نصی می نداشت و در دنیا
از حرام خوردن و کرفش منع نمیکند و در حقیقت خود با دوست
او دشمنان دین است که شیاطین لاف می زنند و بی نیاه میگردانند
و با خیال بد ایشان خاطر خود را بر ایشان ندارد و عمل کند باین
که خدا العفو و امر بالعوف و اعرض عن الجاهلین و از حق تعالی
محبت صالحان و دوستان او را طلب کند اللهم ادرقنا
مناجات ای خدای من نظر اشرار کن که شهادت علیه در
این سخن گوشت تا بگردان مجلس کسان که زحمت خود
این سرخوشان چون با یونی رسانیدی این بر من
شک ای رب دین او تو پوشیده از دو کون و از آفت
بی دریغی در عطا یا مستغنی است ای دعا گفته او مستجاب
واده و لولای مدی صدف باب کار تو بتدین
اعیان و عطا کار من هر وقت و سعاد
سود بسیار مبدل کن بسلام
من هر چه کنم مرا کن حلاله
عم عم عم

در صفت
بسیار

تا بکین که دوست مجاهدی در سنگ است صاع چهارمین که
و بر من که دوست مجاهدی در سنگ دهلی است بر دهلی چهار درم
سود پس صاع بوزن یک در دهلی چهار درم و شانزده در سنگ بود دیگر
بست چهار در سنگ باشد و نصف صاع باشد و دوازده در سنگ بود
و هفت یک در دهلی هشت در سنگ بود و مدرج صاع است و بر
نیایع و آنها که سنگ دهلی در که برده و صاع منی را وزن کرده
یک صاع دوازده یک در دهلی است سه رطل صدی در سنگ باشد
و چهار رطل که نصف صاع است باشد هشت هشت در سنگ باشد
و این هشت یک و شانزده در سنگ سوز و درین دو وزن هشت
در سنگ را تفاوت است و بر دست شرح او را بکین که در
بجای هفت در سنگ و بر دهلی است و درم سوز و درم
در دهلی جو و بر من بر دهلی چهار ماه و نصف بود
جو باشد و در وزن دهلی بکین که بر دهلی است در سنگ
باشد و این در رطل است و چهار رطل هفت یک و مجاهد هشت در سنگ
بود پس هشت رطل که آن یک صاع است باز ده یک در دهلی
بود و در انور رطل احیا طاولی است اما من دهلی چهل یک
دهلی تقی و دو در سنگ چنانکه بالا ذکر رفت و الله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحيم

اللَّهُمَّ مَا كَانَ مِثْلِي فِي تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ مِنْ
خَطَاةٍ أَوْ نِسْيَانٍ أَوْ زِيَادَةٍ نَقْصَانٍ أَوْ
تَقْدِيرٍ أَوْ تَأْخِيرٍ أَوْ تَحْرِيفٍ أَوْ تَبْدِيلٍ
كَلِمَةٍ عَنْ مَوَاهِظِهَا أَوْ تَرْكِ لِسَانِي
تَشْدِيدٍ أَوْ مَدٍّ أَوْ حَرْفٍ أَوْ دَقِيقٍ أَوْ
عَلَى غَيْرِ مَا يَنْبَغِي أَوْ عَلَى غَيْرِ مَا أَنْزَلَ
فَاعْفُ عَنْهَا وَاعْتَصِفْ عُصَابَنَا
وَاعْتَصِفْ عُصَابَكَ يَا أَرْحَمَ
الرَّاحِمِينَ



